

24

مخطوطه قدیمی به کردی

۱۴۹۵۹
۵۱۵



۵۷۹ سنه

۱۴۹۵۹ سنه

شماره ۵۷۹
شماره ۱۴۹۵۹

کرم الدین خانی دانا کو کار
 در جمیع مرتبہ عظیم
 درود حق تعالیٰ بر کردگار
 در اول کرم ایجاب حسن
 در نشانی بجا آید بکینه
 در بیان ارزان نیکوئی
 در عبادت و پادشاهی
 در سخن سخن خرم و پادشاهی
 در معجزات شفق افسار
 در معجزات خرم و پادشاهی
 در معجزات خرم و پادشاهی
 در معجزات خرم و پادشاهی

بکشید بر آید و خوش شدی نام او در دل رسد باز منی
دشمن که سعدی نه الا آنه نیت دلخواه او خوش شد لقا
در آتش که خوش ترش هر از دایم ساز منی
دشمن که ز دلش درشته خوش ز رسولی منت غریب منی
سعدی که خوش گفت و حس حسار خیره روز آما نه گفتار
در آتش که زنی دانه تر شاه در چش آب چش منی
گفته کنی ز کوه آما نو مشهور تو میله منی
در آتش که ناله ناله شایمان بر کوزه خلق کرد جنتان
شایمان حیرت مند تا بر من سر زلف زلف میا منی
عزیزانه از سعد و قاص من سلمان صدق حدی
دیر نیم کوب روی کرد شفا خور امت در آتش
روغن روی که نه در بر دشت معلوم تو بر منی
حسرت روی بصلح صلح من هم بر تو گفتار نقاح
از داده به تو

از داده به تو منی ارا حم
سعدی که خوش گفت و حس حسار خیره روز آما نه گفتار
من هم بر تو هر کینه ن
خجسته هم گفتو کرد ن
سعدی که خوش گفت و حس حسار خیره روز آما نه گفتار
ناله خوشی دانه به منی
هر از دایم ساز منی
عزیزانه از سعد و قاص من سلمان صدق حدی
دیر نیم کوب روی کرد شفا خور امت در آتش
روغن روی که نه در بر دشت معلوم تو بر منی
حسرت روی بصلح صلح من هم بر تو گفتار نقاح
از داده به تو

سته آیدش لهره نامور دلاز نهیدت عوون کافر
 بجه بر دشت لهره نامور شاد و شاد و شاد و شاد
 ماچا قافله آهناز هر تمام هات لهره نامور
 ارسم لهره نامور قافله تمام خوش لهره نامور
 خیمه دهر کاشی هر چه تمام بکر غارت باور دلاز
 سج هزار کور و کور و کور کوزه اکان شراش خمش خور
 سینه شفتی هر چه نامور پر خیمه خیمه خیمه
 کوزه کوهان سج هزار کور ردینا سره خیمه خیمه
 افشار داسی از هر چه سره و بی و سپاه دور دلاز نهیدت
 باور و خوش قافله تمام هم الو المعجی سعد نهیدت
 اهر قافله دشت و دشت و دشت امان سپاه بر سر خیمه
 از ناشی سپاه کافر سیر کت نهاده کجه بر کور
 نامور و هم کوهان

تمام و هم کوهان من حات بر کور و خیمه قاضی کاجات
 از تنه با کیم به دشت لهره نامور در خیمه شاد و خیمه
 سعد المعجی از لهره نامور کت شمشیر قافله سیر
 الو المعجی در سر خیمه خیمه در خیمه خیمه
 سعد المعجی در سر و در خیمه خیمه خیمه
 از قافله کرم قافله تمام هم دین اسلام لهره نامور
 سیر و دین لهره نامور کوهان لهره نامور
 از بر دشت و باور دلاز نامور رشت کافر کرم قافله
 سیر و دین در دهر نامور دست دال و دین و دین
 کت نهاده کوهان در خیمه خیمه خیمه
 سج هزار کور کافر لهره نامور دست دال و دین و دین

درش فوق سحره نامور
 کاز به نیر طرار حیدر
 ضرر نیاور هیچ نه بهر
 بکلم قادر به نابل مکان
 نوبت کفایت تر از
 دانش نه مکر نه ادراک
 سودا نور خورشید روشن
 بفرز نرفه کوشش دشمنان
 تا بهشت انفس سعد نامور
 نترسم کوشش در بار کافز
 ز چهار جانب دستش کند
 سعد نامور کز آرد نه مینه
 برت بسته کوشش به دست
 خند شمشیر به ملول کمره
 چرخ که نهان نه معجز نامور
 نپا به برد برات قیوم تمار
 آتش سبیل دور مغرب نیام
 شش و شتر ویش ملول میر
 در دم امزش که ملول کافز
 بردش بر ندان سعد نامور
 یا حق و در کات مثل رسته عام
 برخه گنام میده رود کام
 نامیکه میده بر سرشت
 پریش نه معجز خست
 در اسرار حیدر

ویش چمن آفتاب بخور ز کوه
 شکست در سهای رنگی هم نه
 او الجیش و دریم بدست
 هر شان جلاد به تیغ کز قوت
 ایسمی رشنوه شرمجی جز
 بنابر و بداد بنیاد داد کرد
 دانش و خالق می توانه
 انجوشو سعد زنده مگردن را
 وید و است در دم هر زار و با
 مکنده کمرت بدست را می پازم
 سستی و راه و معجز و مل کید
 مکرش طلب سعد به نظیر
 خنک کیکند و در دست کرد
 تا دانش کفایت و لای سعد نامور
 دلش سعد و قافی تیغ زندان
 هر دم مواج و یاجی سحران
 جرمی زرباک به نیر
 میدام و به یک ایسمی حیدر
 سخن یا وایش هواد کند
 سعد نامور را کز و رسته
 سخن بر آرد و در و کرد و حوا
 هر دم و لا و و به مدار راه
 سخن ویش به شعله زرخور
 مرقی ساز و دنیا و شست
 ایسمی رشنوه ز نامید جز
 هر دم و لایعین بیدنی کافز
 دانش و طبل کس ز رشتن
 به چنگ جوی بپوش نه حواء
 دای و نامید نداری جز
 سعد نامور از رسته شنی و سر

دانی و نایبنداری از سعاددار زنده بستی و بر
 سا که این شفت مکنی پیدی نیا هزار کس سوار بر وزنی
 سعد بو المعنی و شایان او هر که سوار پان و یکم از د
 یکی از کافرا نمیدان مدلا بر ابر هر که هلالان
 همیز و اکر کعبه و نیمه شیر ما و ابو نرار کافر و بهر
 میری ز ترکش و نه روی گمان را و نه شفت بر لاکان
 دانش نرو کسینه مرد و مردار زشت مکنش و ترکش
 کفایتان نمیدان کار مکرش و کفایتان ناملار
 شفت ده نفر با بر خدا لغرب نیزه بگردش و فنا
 چو کسای کفار ز حد زیاد است استانی بخت اویش بیاید
 بخمار جانب و شتان مکنند سعد ناملار کور و من و من
 بدست بسته بر دوشانی به شاه خفا و شحال به نایب سکوا
 و آتش جلوه و ایشای یعنی برین و فونش نرو سیرین
 بکس و زینش کافر و دینی و آتش نرانه شای خربین

اکثر ای شفت

اکثر ای شفت بکشی به تیغ معنی ریشه مان ما و من و من
 و زین نرانی بعد از ارم و زین تا با بریم بدست معنی ناملار
 و قتی با المعنی آوریم بدست آوا هر که شانی به تیغ بکشت
 شفت نرو زینر کس بد گمان ویت و قالی و زان نرندان
 تا صبا که نرو خورشید بولوش ابو المعنی و دریم و من
 او را هر که شانی نفا ویدم و طلا و تعجیل ناملار
 و کیم نایب مکن مردار و سانی نرندان سعد ناملار
 ای بی ریشه با بر خدا نر با دل از نر سنی و ناکجا
 وقت نر و شرف نر نرین انا و نایش رسول کند دینی
 و آتش به پیش مصطو سردور بر کور و راه سعد ناملار
 و قتی به ارم او شرف کفار صلوات و ابدی رسول ناملار
 هر نر و با دل از نر و راه و آتش و صلوات و نایب
 اییدم بتونی یا می قدیر بر کیم نر و راه سعد ناملار
 ایید و است هر نر و اویینه از د مکن کسرت بدست نر و نایب نر
 نر و کس پوش او و نر و نایب نر و کس کس و نر و نایب

رنگین کز خدایانند سر
یا در بندان سحرش مهر
دشمن سحر و قالی کج زدن
هر دم سحر و جادویم شمع
بحر مست پاک مصطفی نازدار
یکایمجا بر بایم حیدر کردار
کنند مودل افروز ماه
سعد نامور بر آورده
دست سحر و قالی بزانه لقای
چونکه کافران ناهید میال
بوتاهر مان و با جیل مار
بشام و اولان فاجه شدیار
سرسش بدی بکرم جبهه
توفیق حق بکرم خدا
ایدهات هر روز در زبان
یا فلان و اولان ناهید میال
بهر چوین بجوم قهار
ترکین کجایان کس ناهید میال
دشمنه لایق و دشمنه لایق
بنا بر خواب طریقی بدی
دست بر و پنج دل افروز خوش
شوق و بان ناهید میال
توفیق حق بکرم خدا
بهرش کوشا کوش کوش جبهه
چونکه دل افروز و جوت بکرم
کین کمر شاه مردان به
سربلوی ویشیم کمر خنجر
آوردش و طای سحرش مهر
سود مصل افروز کمرش لایق
دشمنه لایق و دشمنه لایق

ایچو سحر و جادویم

ایچو سحر و جادویم
کین کمر شاه مردان
بوتاهر مان و با جیل مار
سعد نامور بر آورده
دشمن سحر و قالی کج زدن
هر دم سحر و جادویم شمع
بحر مست پاک مصطفی نازدار
یکایمجا بر بایم حیدر کردار
کنند مودل افروز ماه
سعد نامور بر آورده
دست سحر و قالی بزانه لقای
چونکه کافران ناهید میال
بوتاهر مان و با جیل مار
بشام و اولان فاجه شدیار
سرسش بدی بکرم جبهه
توفیق حق بکرم خدا
ایدهات هر روز در زبان
یا فلان و اولان ناهید میال
بهر چوین بجوم قهار
ترکین کجایان کس ناهید میال
دشمنه لایق و دشمنه لایق
بنا بر خواب طریقی بدی
دست بر و پنج دل افروز خوش
شوق و بان ناهید میال
توفیق حق بکرم خدا
بهرش کوشا کوش کوش جبهه
چونکه دل افروز و جوت بکرم
کین کمر شاه مردان به
سربلوی ویشیم کمر خنجر
آوردش و طای سحرش مهر
سود مصل افروز کمرش لایق
دشمنه لایق و دشمنه لایق

ایچو سحر و جادویم

هر یک نه لایق شایسته لشکر
 و نه خیزبان روی بیم الحشر
 پنج هزار سوار کافر بکین
 و ساقی نردی سبای سرزمین
 مایه سباده آرد من ایمان
 ز دست پرستی گشت پیوستن
 شکستنی تبارک سبای مردار
 قبول کشتن دین احمد مختار
 سواد الجلیلی افروز ماه
 شمع نردی ایران و شمع شمشاد
 زنده امید هر کس زنده مور
 هم پایی و سوار تمام شمشاد
 رسیدن جزا پیشه جزو قطال شده
 و سباده آردن قطال شده
 بنا کشتن بدین و بدو در غم
 تا چمن مینویسند و دانی منظم
 پادشاهی پادشاه کناره
 برای نامشیده و قطال مردار
 برادر شجاع مینویسند
 نیشه پادشاه و اویش را پادشاه
 سباده ساقش تا سبده هزار
 چنگ نامور مینویسند مردار
 هم از افراسیاب و پادشاه
 بوند خمار مریب زانش به
 قاصدی لوار لاقی قطال شده
 و پادشاه او را امید کرد
 دانه قطال شده و نه لایق
 تا امید نردی سرزمین
 نامور و پادشاه و پادشاه
 تا امید شاکست و نه لایق
 نامور و پادشاه و پادشاه

نام هر یک

نام هر یک شایسته لشکر
 و نه خیزبان روی بیم الحشر
 پنج هزار سوار کافر بکین
 و ساقی نردی سبای سرزمین
 مایه سباده آرد من ایمان
 ز دست پرستی گشت پیوستن
 شکستنی تبارک سبای مردار
 قبول کشتن دین احمد مختار
 سواد الجلیلی افروز ماه
 شمع نردی ایران و شمع شمشاد
 زنده امید هر کس زنده مور
 هم پایی و سوار تمام شمشاد
 رسیدن جزا پیشه جزو قطال شده
 و سباده آردن قطال شده
 بنا کشتن بدین و بدو در غم
 تا چمن مینویسند و دانی منظم
 پادشاهی پادشاه کناره
 برای نامشیده و قطال مردار
 برادر شجاع مینویسند
 نیشه پادشاه و اویش را پادشاه
 سباده ساقش تا سبده هزار
 چنگ نامور مینویسند مردار
 هم از افراسیاب و پادشاه
 بوند خمار مریب زانش به
 قاصدی لوار لاقی قطال شده
 و پادشاه او را امید کرد
 دانه قطال شده و نه لایق
 تا امید نردی سرزمین
 نامور و پادشاه و پادشاه
 تا امید شاکست و نه لایق
 نامور و پادشاه و پادشاه

نام هر یک

کزین مدار ز شمشیر شایان در
 مدانی برابر قطال کا فر
 یکی از سپاه قطال شایان
 و نام و میدان و حد و قیاس
 خودی کوی کبر و کبر لعی
 کردش جولان زری کسری
 سوزان مدار آه غیدان
 گزیده به دولت مزه چنان
 مملکت پس بدی دست بر و شیر
 کردش جولان سوزان فطیر
 داشت نفوق سر سوزان مدار
 و سپهر در زرش چرخ شکار
 چونکه برده پیش نهاد مدار
 ز خوب مملکت هیچ ندی ضرر
 قریب گفت بهت از روی جان
 و اسیری پیش تبرمود کار
 تا بجا نرفت سوزان مدار
 چو سپاه کفار حذر زایل
 چو سپاه کشتن کفار
 بخت در جانب کشتن کفار
 بدست است بر دشمنان پادشاه
 دردم اندیش کرد قطال پیر
 ابوالحسن می سودن و نوبه
 ایقان به نیت کجای نه

غزل شماره ۱۰

شواله با مرقا در سحای
 کار یکی آه پوش روی حصان
 یکی از سپاه قطال
 و نام و میدان و حد و قیاس
 خودی کوی کبر و کبر لعی
 کردش جولان زری کسری
 سوزان مدار آه غیدان
 گزیده به دولت مزه چنان
 مملکت پس بدی دست بر و شیر
 کردش جولان سوزان فطیر
 داشت نفوق سر سوزان مدار
 و سپهر در زرش چرخ شکار
 چونکه برده پیش نهاد مدار
 ز خوب مملکت هیچ ندی ضرر
 قریب گفت بهت از روی جان
 و اسیری پیش تبرمود کار
 تا بجا نرفت سوزان مدار
 چو سپاه کفار حذر زایل
 چو سپاه کشتن کفار
 بخت در جانب کشتن کفار
 بدست است بر دشمنان پادشاه
 دردم اندیش کرد قطال پیر
 ابوالحسن می سودن و نوبه
 ایقان به نیت کجای نه

غزل شماره ۱۱

دیش نری جو کسری نرزدان / مشی در اردو انش شتابان
 بیاید از پشت دل و لایق / و لشکر سپاه کروی نرمان
 نریمان کور سوز گران / جبه جوش و در جوش نرمان
 وقتی که کرد مع دی کیم / در کت کوشی روت در پیهم
 جابجای حیدر دوش ای سوار / رکنه از نانی مشق در لشکر
 صاحب شفقش سواران مدار / و توش و مع اری می کشیدار
 معطلم مکر ترس هم / است جفی تیغ باوره پیهم
 هر چه صلاست پس باور فحلی / بدو دشم و له قال قیل
 تا امانت هم ای حرد او بار / نر نریم خونت نری منور
 مع این شقت شنی نجامه قایی / کوشش مکر سپاه کور لایق
 داشت نرمانی و شیر کور کار / در جوش نجامه کعبه در در
 نرومانیست سپاه غبار / بر شنی غبار علی هزار سوار
 دست بر خورشید شمشیر نرمان / مع مر قلعی کوشی او میان
 گشتا نرمان کشت شیر روی / دست بر دم القمار کشت نرمان

دوسه که

دوسه که القمار شتابان / ترسم حیدر طرز از نرمان
 یک طرفه العی حیدر صفه / و توش نری خاک کور از نرمان
 دامنده لشکر آوردن ایمان / نریت هرستی کشت پای سلمان
 و نرمان سوار دوشش آگاه / جفی نرمانی مردان او کشت پای
 او کشته کرده لشکر سپاه / هم با نرمان شوق غنقا با دشت
 شای مردان و توشش پیشت / مردانی خنای مصری نرمان
 سپاه نرمان جفی شای مردان / مردمان و شای مردمان نرمان
 سر شست نرمان و نرمان مردان / اهل شای نرمان کوشش سلمان
 در چهارم امیر صفه / تر شوق غنقا بر لوار و بر
 تر کشت نرمان شیر لفرار / جها و منزل لوار لوار ساز
 نرمانی کسب ای افغانان / نرمان شام کور شیر نرمان
 نرمان نرمان شیر لوار / دیش نرمانی بیونیا لای کور
 نرمان نرمان نرمان / و بیونیا نرمان بیونیا لای
 نرمان نرمان نرمان / نرمانی و لای کور نرمان

دیش دیوزنگی شخصی آوردی نباش سرش برتر از قی
زار از اسرار و زدن زنگی معنوش با حقش هر چه
زنگی که کردی و چه کردی گشت یک خرقه شوم بر کمر
داشتی هر چه در دل فرمودی مرز گداز ویت بی هزار
شخصی در سری بجز کت اما آه آن معن کرد قست
گشت از الفقار حیرت در کتب کتب بدو کافر
کردی در دلم و در دلم اردن و در دلم و در دلم
هر سر را و خرقه کو آمد کرد قست سر دیوانه
ویش بر این خرابایام هشتاد و خیم باندان نام
چهل نفر زنگی بدو چارمان کردشان عارت عدا ملان
هشتاد و خیم و در شان کیم هفت نفر نهند ای شاه صفت
که گفت که این سری لاخ و شک اما چهل نفر خوشان کجک
بهجوم آوردن دیوان کافر کردن او میان حیدر صفت
که الفقار کیش بر سر چهل دیوزنگی و هم صفت

هفت نفر من و باز کمانی کرد قست و دست سر دیوان
کردی هر چه در دلم و در دلم کسر و پیشان او مال مط
سخن تر و حیدر بکر کوش بنای کعبه روانست در پیش
دقت نیمه شو خنجر سوار تر شو خنجر و لعین مرور
که در شان کشت ما و در شان کردشان قست بر جان بدوان
حیدر کعبه را با اندیش دیوانه در قریب ویش
طافش همه کشتش آرم راهی بدو لوان بوقت شام
در دلم و در دلم و در دلم در دلم و در دلم و در دلم
او شهر عظیم هشت صفت در دلم و در دلم و در دلم
دانه و پیشان صفت عوداده من بودای شام
صفت زنا لاه و دی و هم حبی سبای ویش هر زار دم
آمان و پیشان کشتش سلام رخ مالان کیم و پیشان ایام
و در دلم و در دلم و در دلم در دلم و در دلم و در دلم
شکستن تپان کلبی می قتل کوفت دلی لاه حمت
دقت نمای طر حیدر صفت گشت هدای خوش اندا کیم

از باطنی دست هیچ کشیدن غم بنامان وزات دانی معظم
 هر چه من حاجت بکنم قول ایمان با و من بکنم اور سول
 تا آنکه درون من در پناه مبین در پناه منی راه
 من مدد من جویم بشکر کافر بتوفیق حق بنای دادگر
 هر که رسد ایمان آوردن روزگار کائنات به پند کردن
 چنانچه بودی شیر صف آرا روگون و شهر و پادشاه
 چنانکه کون اسیر المومنان یا میر جعفر
 استه انعام دانی لامکانی فردوز البلال قاصد بجات
 هر که بجای ملک بود کردار حکومتی و دینی و دنیای خوار
 ز دست خوار و سبوقه دانی با امر و در دانی به قیالی
 ز شهر عظیم شای لوگوش چند شبانه روز گردش
 زرد و سیاه سعد بهلولان بوشان هدی چنانچه شغل
 امانت افزون و خوشاییدر نرسد دقایق جدا مگر
 دست غم میکشد دل افزون من تو چنانی سعد بهلولان
 اورد و رفیق یاری بودی من مثل من به پند کردن

امیر محمد

بر خضر شای دلدار دیش کرد و بصورت باز گشتار
 بی شکر با کرد تمام رقص زرد و زرد کباب نقاش
 مدد دل افزون مع قسطی هر سه منی هم رویان نراه
 شربت سه روز گردش نیا یادان و صحرای سبزی مرغزار
 در چهارم یادان بجای صحرای زینت بخش هم دلکشای
 از یک فرزند شای نرنگ ز راه و دیشان کردی به پادشاه
 کرد و ساری آناه کلام بر شکله میت فری کلام
 به او من هر کشت غریب هیچ کس ز راه آرد صحرای دیر
 طرز زریزه های پیش نیا فقر و میکش از شیر غریبی
 آنکه در طبعی بود دلیر نذر کبان در سخت و نرسیر
 ز ششفتی نه چرخ و کوش میر صباغم بود بر خودش
 لبت تیغ تیز میان پیکر چنانی شای مردان نیانایا
 ز شای کرمه میر جعفر حیدر دایش و دیشان در با مرادور
 هر که شایست میر جعفر القضا نیایش و دیشان و قطار

مرد شخیر زلف در لولکاش ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 یک غلام او بند این زلام ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 هر چند مو ازین بوندی خرم ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 مردون و ششام و سزای ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 وقتی قلندش کرد و سیر ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 نشسته و خوش بنیم و جهم ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 خیمه و دست غلام باور ازین ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 خاوران فرغانه غلام آورده ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 قبر زود و مدامی بجسم ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 خاوران چو فیضی بخورانی ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 ای زلفش و ای خنده و جبین ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 قبر جها و دست و بیاورانی ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 خاوران فرغانه و سزای ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 و آتش و جند کس و بدین ایمان ^{علی} زلفش سخت مملو ازین

نیکوکار

نه کردن تا بازندان کافران ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 نه بر زلفش از زلفش بدام ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 ای زلفش و ای زلفش ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 سرش زلفش کند و شش زلفش ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 ویش زلفش کرد و شش کون ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 یک مهرش زلفش باور ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 و او و دلال العین مردور ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 عفت زلفش کرد و سزای ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 و است ای کس و جرم زلفش ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 و است زلفش باور ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 و است و است ای کس و شخت ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 و است زلفش و جید ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 و است زلفش و جید ^{علی} زلفش سخت مملو ازین
 و است زلفش و جید ^{علی} زلفش سخت مملو ازین

ایستادند و شکر دلی
چند سر در رخسار زانی
دلیل هم القادر کشید زانی
او نه قطره دالعه و ستم
بروشان خبر دلی خادری
در عت فرماده خادری
یکی ازوشی با و رو تا
شخصی خدیو قشمتی
آه دلی شکر دلی شکر
اولی حجبی از کوشی
با حد کرد تعریفی
و کت وزیر زبانی
وزیر شری دلی ستم
سکه ای سفت ستم
کلی از کت دلی ستم

بشور و راه سیدی ایمان
ایستادند و شکر دلی
دلیل هم القادر کشید زانی
او نه قطره دالعه و ستم
بروشان خبر دلی خادری
در عت فرماده خادری
یکی ازوشی با و رو تا
شخصی خدیو قشمتی
آه دلی شکر دلی شکر
اولی حجبی از کوشی
با حد کرد تعریفی
و کت وزیر زبانی
وزیر شری دلی ستم
سکه ای سفت ستم
کلی از کت دلی ستم

لاری کزین بوسه بشکند
 یکم چنان برنگد بر
 دل افروز و خوشی بر کین
 دست تو به ساق و تن
 ایامی همان نوبتی بویست
 چن رات کردم ای دیوانه
 ای که با دوست صیاف کنین
 ای که درم رسول آیین
 لعل اخلاص آیمان آردم
 دلی معطف هم قبول کردم
 او ساد دل افروز کین
 را که در بند دست میر صیاف
 سوار بود بر صیاف و سیر
 کشت نوع سخت بر دست لید
 اول بار قباد دست نوی غین
 نوع کشت و سینه شیر نر
 ای که در باد بیدار و شکند
 زده قباد صیاف کین
 قتل کش کرد و سپای سپین
 و کین قیه چون شرخ و خوار
 سپای خواران کرد و تار
 خبر بردن دلی شای قباد
 سپاه قباد به نر نر
 شاف و افاق دردم بکشد
 ای که بری جنگ می قه هر
 ده هزار سوار جنگی کرد و جوش
 آکای همیدان کوشش و جوش
 امیر صیاف شای سیدان
 نر کشت چن شیر غراف

هر وقت

هر وقت صیاف دلاور
 صیاف کز غزای طایفه کفار
 لیر صیاف سستی نر نر
 آکان دل افروز بر نر
 خواران شش کنده و دختر
 به هوش به نام ساعون کفار
 یکم خادش طاعون شرم
 دوش دل افروز میر و حرم
 خواران سک چون کشت کرد
 دل افروز آورد و حرم سپر
 دل افروز نوم کرد و نر
 دوش یاد دای سپهای کوار
 میانم این یاد دای داور
 نر قوم کفار نر نر
 خواران نر و تعجیل دردم
 به عیش نش طایفه حرم
 و کین که با دلاوی او دختر
 و شک از دای عظیم حرم
 حلقه دان نر و دل افروز
 به دوش خاور معلون کمره
 بو تر نر کشت نر و نر
 عالم کشت شفت نر و معلون
 نر از نر شش معلون کفار
 نر و غنای دهری کمر
 قیه غیب سمد حل افروز
 کمر و شکرت در دای ما همد
 زان نر نر و دای کمر
 به کشت با طرا کمری ای کوار
 نر دای عظیم کمر و حصارش
 نر و دای نر و نر

و است و صدق بذات انی لیل صدقات بلی مصلحت
 ایجا رفته و دلایل خبر هم اتفاق کرت علی کور
 نه هیچ ملک که کوش قرار نه داد و جای کبری مرند
 نه جاده الفقار بنیا و زمان نه دوش چرا کرد و تعیین
 نه جاده سواری آه از راه دیش کی مدران تیغش
 سواری کشت و تیغ و دل روان به پشت رسواری قبل
 نام که دره مودن بها میرز نوار و از تیش باکو
 دولت و چاه میرز نوار و احوال دلدل چنی هم اتفاق
 حکمش که دره میرز نوار نام پنجاه نفر سواری نام
 یاوان و دلدل سهای هیچ هم مات مندن و دلدل تیغ
 که از دلدل دلدل کوری مرد در بروت نام طیاره
 کوشش در از کند هری هم اتفاق میردش بدو میرز نوار
 دلدل خوش و تیغ از راه راه همه و کوش بر دوه
 هم که دستان و کتله ادیم که هری هم اتفاق بر دوه
 نه فقرات و دستان با هم از فقرات بر بوش و کوش
 دلدل که کوه و برون هم اتفاق چنگ کند چنی شکر کف

نه یک باه در دلدل حیدر کوشش و دلدل بر بوش و کوش
 سهای میرز نوار و چلی هم اتفاق کشت زبوت به نام چنگ
 دور کردی سهای نام سکر هم اتفاق رنج به نام و بر
 کشتن مات مندن چنی شکر نه از فقرات رنج به نام و بر
 ایجا رنج و کوش خبر که که خبر باور و بر
 سهای رنج و کوش دلدل کوش که خبر باور و بر
 بر دم مود چو یارب کریم نه نام بد زری به عظیم
 بر افق رسول سرور بومون و هم یک ایجا حیدر
 مردی و هم شیر جایی مالاک کای به
 رست ای مرد و هم را کرد آرد و مالاک شیر و برون
 نه فقرات دلدل کای کوش هم و سهای خاطر و کوش
 حیران نه کوشی کار بازار اما و پایش نه مالاک
 حیدر حیدر و کوش مدارا اما و مالاک شیر و کوش
 نه کوشی نه کوش چنی کوش و کوش کوش و کوش

نه یک

شیخه قه جبر کرار خیمه گلش زری کار بازار
قرارش کند امیر صغیر امانه با حصار خاور
دست راست بنای جگر کار کتی یک نوره شیر کرد کار
شور خاور اهر سام بن تمام لرزان ز بهت پیشانی قند نام
خاوران بر پای دغه چون سرور شرم گلش ز لبون
در دم دشتان و خاوران شاه دیک قشمان و دشت بیک کار
ساکه ای شفت خاوران ز قیام بهلولان دشت حصار در کیم
نمیشد فلج با چو شیرت با نر ز سیدان هم ز بر دست با
سپاه آهوش فلج ده نهار امار و بر دوش کیم کار
یکیش مکر و دشت شای مردان دوش ز دشت هم با پیشانی
هر وقت صبح تا دوا دیوار ریز و زبر کرد و کیم کار
افند بهلولان دوشم کرسه دیکه ز سپاه شقیل هم غرا
یاد دای تخت شاه خاوران دیکه دوش و سپاه افغان
دوش دوشی خاور داری حمر قشمن سپاه کور زبر زبر
هر وقت مکتور نوره

هر وقت مکتور نوره ستم کیم لودم چمن و دشت مکتور نوره
خاوران خیمه گلش زری کار بازار دینانید شای کار کیم کار
امیر وزیر تاجی طیار بات این ز بهت شیر کرد کار
تا گاه سپه اهر سام بن تمام لرزان ز بهت پیشانی قند نام
عرفی حاکمان بزانه تمام نه حسن و نه دقت نمای کام
یک بهلولان چون شیر غران دشتش کرد و دشت شیم بران
چند نوره تریمان در دم کرد و کیم کار باقی سپاه آهوش ایمان
کیم عالمکمان ای شاه جهان برونی دغارت و دشت بهلولان
فریادان روی دشت خاور عرفی حاکمان ایدین نر دشت
حکمت حاکمان سپه آهوش میکا فریادان سس اهر کام
دوش اهر کام دشت خاوران سس اهر کام در دم کرد و کیم کار
یک وزیر شای دوش و دشت حاکمان دوشش لافور دای کیم کار
کمال حاکمان عجب دایا بهلولان دشت دایا
خاوران در دم دوش ای وزیر لشو بینه ای حاکمان
ای دشتش با باز لاسا سیر کور آن حاکمان حاکمان

ده هزار سده سی هزار گداز ^{نزدیک} و شانزده هزار ^{مردار} کار
 بجز گران مالک از دور ^{سپه} سپاهی کافران کمزور تر
 هر وقت شانه کمر ستکار ^{سی} سی نفر کمزور زانین درین غم
 بود و چنانکه کرد مالک ^{درا} درایا بیشتر نهند ز کف
 لشکر در سپه کافر لعین ^{با} با هر قدرت رتبه الهی
 با لشکر نهند سپه کافران ^{کمزور} کمزوران لوان تعلیل بدین
 شرابادی قتل و ابوالجی ^م م زانین مالک و لشکر
 جز در لوی مالک ^{دور} دور ابوالجی با تیر لای
 بی تعلیل در مالک از دور ^{روان} روان با تیر و دهنه لشکر
 جنگ کرد و خبر استامیر ^{مومانی} مومانی بهاده در آن
 ای زرقه لشکره خبر ^{لیر} لیر عرب شیر بر هر
 دانه طبل کوس سپه کافران ^{مد} مدان بر برید شی مروان
 بر آتش لشکر زانین ^{در} در صد غنی ده هزار
 دست برین و تیغ سپه کافران ^{امیر} امیر صفه کمرین کوسیان

حمید رشیدی

حمید رشیدی دست زنی ^{شیخ} شیخ زودش سنه خورشیدی
 در وقت که شدند ^{مرد} مرد و ضربت ^{مرد} مرد کفم کرد و دولت
 سپه کفنه کی دست ران ^ک ک ناه و ضربت بی زکبان
 سپه بدولت و با هم ^و و جز در دست طایفه کف
 پیش یارای کرم ^و و تو فیم بد زنی قوم کف
 با تیر و دهنه ^{کروی} کروی سپه امیری سر زانین
 با تیر و دهنه ^{مرد} مرد و هزار ^{مرد} مرد اندشت هر کس
 با تیر و دهنه ^{مشت} مشت و مشت ^{مشت} مشت نه لشکر کافریه
 با تیر و دهنه ^{سپه} سپه و بیشتر ^{سپه} سپه ایستاد و کمر
 با تیر و دهنه ^{سر} سر و زانین ^{سر} سر و زانین تا کس
 با تیر و دهنه ^{هر} هر یک و کمر و خیل و
 با تیر و دهنه ^{لشکر} لشکر و کمر و کمر
 با تیر و دهنه ^{لشکر} لشکر و کمر و کمر

دست که گزین مالک ازور
 برین خزان رسد سرور
 دردم بیایم مالک کردن
 سجده بر پهای حق شیرین
 حیدر هم زو جز بر سر زین
 رخس جبین زورید ویش
 زود و شکرت آفاق تمام
 ده هزار سوار گرش خدام
 خادوش گفت با مجزاته
 دست عظیم و کمر رابته
 حکمش نه نامون بدست
 سوارهایش دران بخت
 دگفته نامون ناپاک مردار
 هر که شان آورد بکفر بار
 کوش بدن و حکم فرو فرایند
 دارای چه تدریج کنی کس
 خواب دیدن میرز نه خوار می کشدم
 بشو سخی ز سر زنده
 دلایل برده با حق حق گفتار
 زور کردن تیغش با دلاوری
 ام تره پیش نه زشتن بجز
 او را بخواب بعضی بکش
 اما بخوابش شای مردان بوش
 و انت هشت نامون مردار
 ناپاک میدی سک بدش

نارکت آورد

نارکت آوردن بگرداندیش
 از الفقار میرز نه بجای ویش
 در نه زین برین سرت
 مردم و فقه تمام شکست
 سید از پنجاب بهوش سرام
 رنگ زلفه تیغش نمنده نام
 سوار ویش با شکله انتاب
 صحرای زلفان روشن کرد تاب
 سید از پنجاب ویش
 شمشیر بگرد سوار کرد کین
 دانه طبل کوس کمر نادر
 شکست سوار کرد و میر و وزیر
 آوردن صاف جی سید شیر
 هر که های در نه بند بجز
 زودم نگاه کرد ویش کرد کار
 سر نه تیغش جوش آورد تبار
 زودم کین نوع سکین
 لرزان میت صحرای زلفان
 زو نه کین جوش تیغش دران
 ده هزار کفار دردم هر دیکان
 سرت با کسای غور ساش
 شیر زنده المزار اندیش
 سرت سید با کسای در سجان
 لوا نوع تیغش می مردان
 زو نه کین جوش تیغش
 خود و لعل سرت هم الفقار

کرد پاره پاره بانه بجز
 تا یاد اولی شیر صفرا داد
 بختش زوی پشت شیر شکر
 دست بر دهنه افتد کشت
 سوز پهلوی بود روی مصاف
 نبرد نبرد شکر کوف
 ای کرد و دلداد و او دای دار
 سوزده ز دست کافران
 سوزده صیاف از دهنی هم
 وقتی صدای کوه در شان شد
 پشته دم از کبریا دین ایمان
 ز دهم بی کردش مالک برالوان
 دست بر مکرز آورد مالک پاک
 هم سبای عظیم چون بحر بود
 و کر کند تیر لود و نیش
 شمشیر زوی هم نبرد تیر و تیغ
 کین کین میکلا بغرور پاکین
 در ارا مکرز و دلداد بزرور
 تا یاد اولی شیر صفرا داد
 بختش زوی پشت شیر شکر
 دست بر دهنه افتد کشت
 سوز پهلوی بود روی مصاف
 نبرد نبرد شکر کوف
 ای کرد و دلداد و او دای دار
 سوزده ز دست کافران
 سوزده صیاف از دهنی هم
 وقتی صدای کوه در شان شد
 پشته دم از کبریا دین ایمان
 ز دهم بی کردش مالک برالوان
 دست بر مکرز آورد مالک پاک
 هم سبای عظیم چون بحر بود
 و کر کند تیر لود و نیش
 شمشیر زوی هم نبرد تیر و تیغ
 کین کین میکلا بغرور پاکین

عی و حضرت

عی و حضرت بختش زوی صفرا
 سبای زنک پوش عالم سرنگ
 سبای عظیم جدا این آرام
 عی و قطعی لک جودان
 هر چه منده پهلوی پهلوی
 یادان و پاره صفت خیمه بان
 آوردن صفه و روشن طام
 شفت ده نفر کرده باین فنا
 سبای اسلام با هر خرا
 سبای ویش کافران
 سبای ویش کافران
 زینت فلان عالم سرنگ
 دانه جلی کوس زند کفر
 حاد و این کور و سلج
 دلداد برده از جانی هم انصاف
 شش و شش و شش و شش
 عی و حضرت بختش زوی صفرا
 سبای زنک پوش عالم سرنگ
 سبای عظیم جدا این آرام
 عی و قطعی لک جودان
 هر چه منده پهلوی پهلوی
 یادان و پاره صفت خیمه بان
 آوردن صفه و روشن طام
 شفت ده نفر کرده باین فنا
 سبای اسلام با هر خرا
 سبای ویش کافران
 سبای ویش کافران
 زینت فلان عالم سرنگ
 دانه جلی کوس زند کفر
 حاد و این کور و سلج
 دلداد برده از جانی هم انصاف
 شش و شش و شش و شش

سجده بردنهای بیانی نمیدین	میرز خوار خوار کافر لعین	نامش بر لطف شیر عظیمین	نماز و زنیان ای مقصود
شی و بتخانه میرز خوار نام	روگرد و تبتان و کشتن ای خدم	بر مسلمان بر بصفت اعدای	خدا برست بر سحر شناس
هر چه مردی بگو بدست	عیانی که نزل ام چه بسبب شیخ	سخنی تمام کرد و بیست آیین	به غیر اوست گفت نزدی زانی
کوئی که قدرت زانی لایق	اها و سخن بت به زوان	میرز خوار کافر گفت خدی ای	نری حال بیست آیین
و آتش ای ملعون میدی نهاک	بنات آوردن تر و شربت خاک	میرز خوار کافر ای کرامات	بر از امت پیش شیخ و سرت
معبودم ای آدم کرد پیرا	انز جن ویر قاضی آشی	در دم هر کیداردی او کافر	قبول کرد آیین دینی پیگر
معبودم ای که در کتب آور	دانی ملین را هم عالم افروز	تر خوار و التیخ و االان	و ان طبل کوس اما نمیدان
معبودم ای که بر جبهه جهان	آلای کمال دانی غیب دانی	صد بیت خوار کافر لعین	پوشان صدی که می نرم کنی
معبودم ای بنامان پیشین	کفاه در زین و حلقه کتایش	مردان بر شیر کردار	سپاهی لعینان به خدمت شما
معبودم آون نهفتم سما	روشن کرد شعله خورشید صبی	نور با جمیع حیدر صفه	سعد میر صیاف مالک لر در
معبودم ای ساز جهان	اگر که خاتم کشت پیغمبران	راست کردن علم رسم مصطفی	نویسان بنده انحرار حنه الله
تر شمر مکه مصطفی سرور	شفای هست و کائنات محشر	مدار ابرار بر سپاهی عظیم	تا کا و ای ملز را ربان
هر کس دینی او بگوید قبول	دست گیرش بموهم خود را بر حل	اما نمیدان کافر لعین	نامش لایق بر سر زور کلبان
چهار اینجین معلوم شد	عموم زانی او به کرامات	خود نمای کرد و نمیدان	جولان در امر کجایی با درویشان
		ترستی بسلام سعد نادر	اما نمیدان بوی شیر شکار

باز است

دست در بزمه خوشتر ز بانی در آن روزی بنشین سر مردانی
 سر کنون کنان کز زبانی شوی و چشم مرد و دل بانی
 یکی بیتی اما نمیدانم کار گویش و ضرب کمرش کن کار
 لیکایک مان بپری کارزار مگرش ز کیان سعد نادر
 تا نه قتل نفس سعد مهور یا و نای تقبل زرقم کافر
 ده هزار سوار سوار است ایضا امیر صیاد و امانت دار
 اما نمیدانم کافر چه پیر دست کمرش تیغ هم میزور
 سبای خاور و اتراسنم هر کشتن شمشیر کبریا بدار
 ایش دی بچم مع مر لقی همیشه دلاطل شیر روی غزا
 دست بر دهری کمر را کما موار جوش خورش با هر صبار
 ده هزار سوار کمرش تیغ هجوم آوردن دست و پا باری
 مع لا انصار کمرش با دست امیر و دان شیر می برست
 هر وقت شمشیر کمر کار نه قتل کمر در از روی هر لطفه
 نه قتل از کمر کمر و سر کنون با هر صبار کمرش بچون

وزر شید

خورشیدم نهان بزمه میوار هر آنکه ایستاد از او ایوار
 در دو سبای کافر میباید در افلاک ز شمشیر طمان
 شوی و نای تخت شاه خادری صاحب کمر و لشکر سیدین ایمان
 در شکر شختن در صندل شید با هر کمرش کمرش ز لایان
 کشتن کوه سه و خا در آن زرقینی دوش بنای تخت دست مری زرقینی
 درت ایستاد شرفی بکرم باو ایام با رجا مع کمرش خور
 شکتی از سوار زرقینی زرقام او کمرش زرقینی کمرش زرقام
 یارون و سبای کمرش کمرش کلاه کمرش زرقینی زرقام
 او کمرش با هر صندل کمرش مالک ملکید اندر شکر
 شنجی آوردن خا در آن کمرش ایستاد کمرش زرقینی
 وقت نیمه شورش اسبها مالک از دهرم بزار باو
 ای کمر و کمرش کمرش سعد میر جیاف میدار کمرش
 شکتی از سبای کافر میباید شنجی کمرش باو ایمان
 او کمرش زرقینی کمرش شای مردان کمرش کمرش
 مالک جیاف کمرش کمرش سوار این هر کمرش کمرش

گشت مدنی باین برت جید
کردن شایسته قبولی بهر
شرف و امان و صدق صف
دست کردن دین مصلحت
غریب کردن کلیه خانه
آمان برای یکدیگر بیک
شرعی و دینی هر شای مردان
کوف و کاین شاه خواران
اما و جواب می دین نام
دانش و جید ریش و جید
شاهی برای خوار لعلی
نمیش جید شای خواران
هم بر سر سینه شری
احوال جید سید بنزاد
تو جید شای شاه جید
حزب بیا کردن احوال جید
سرور تمام گشت درایت
سپاهی عظیم به سزایان
ز پایی باین تا خواران
نفران جید جید کلین
تا اول جید جید تا ج
هم ز جید جید جید
نوع دل افزون جید جید
دل شاه پادشاهی سعادت زانی
جید جید جید جید
تا جید جید جید جید
همه از جید جید جید
سیر در سبزه زنده خوار
ای که جید جید جید
دانش و جید جید جید

لیو بوینه

لیو بوینه به جید سپاهین
سروان به جید جید
یا و او نزدیک او سپاه شکر
بهر شای شکر جید جید
و اثنی مسلمان دین جید
راهی و جید شاه جید
صبا شای جید جید
بده او ده قره جید
و اثنی جید جید جید
زاد جید جید جید
سور و جید جید
اما جید جید جید
سیر جید جید جید
لشکر جید جید جید
جید جید جید جید
همه جید جید جید
همه جید جید جید
همه جید جید جید
همه جید جید جید

لیو بوینه

سودا نه در میر زنده خوار شد کسدام تا بنیامین
بنا بر کس سپاهی مسطر شد خوار بر لوان و بر
یک منزل در امر چون هر دین بارگاه ضیاع در تزلزل
خواب برین سخن حضرت پیغمبر صمد
وقت نیمه روی مر قلی درین سخن جمال کد مطلق
و آن میرزه شیر صاحب بود قلم حسن و لایق
نیش زرقه معنی نام در باین و سر در کمر از سرور
بیدار با خد و حیدر صفه کردش زنده ذات جسته در او
شکوه را به صواب و بر نیای شعله شوق نور عیان جبین
لنگش سپیدی شای مردان بدست مالک ابروی مردان
آدم و قطره دایه دران در مکر و مدارا و نیمه نو
تنها و راه مشی شامانی ز بر بید و صوابی و باین
کرتی برین کجا کرده کرد کار خالق حنوق هم لیل نه
پروغ و شمع و دایه دران او شو با لاهی او کرد رسا
وقت نیمه نو

وقت نیمه نو شیر کرد کار باد و صحن زلفیات تا
لغنه کرد و می شیر جبین سوار ای آقا چون شیر کمان
لغنه نوحه سخت مرد و کسب ز بیت زبانی کرد تا تمام
دست بر آورد و در میان تیغ شاه مردان مکر و شورش درج
طرح انفقار آورد و در تیغ نه در برابر به بلوان مست
برایشان و هم هر سوسنگ برق توفش داشت و الله
نقدالمرتب شای لولاس در بقوت شان و لشکر الفقار
مرورست نه ای محمد العلم دزه از الفقار مکر و شورش قلم
دین با دگر و در دوشی مردان نقدالمرتب با هر سیمان
بقدرت با کله و نه از تیغ نه او خضر روی نه ای و عیانی
بیش سوار نو شو طلت می خشمنا کسب عیادت
است لعل آقا در باین و بان قلمی کسب عیادت
در خیال کرد و در وی پاک خادش بروده بیشتر سوسنگ
را بیدین حضرت محمد صمد عیادت معمر را
تی شای و شای دل لولاس اما خد و کس لولاس نازدار

عجیب شری رستم یاری
دشمن و در گذر سنگین
حکمت کرد و در صومال که
پایان زار یک که
سپاه گشت خیمه بارگاه
خوشه شمشیر بر خیزد
سند و دست نماز که
صلوات آورد و شایان
سپاهانی خواند خیمه
تا وقت هوش زده
مالک هم از کرب و دست
دشمن که مالک شری
زکات را بگفتی و
دشمن خروش عجمی
گشتی مات سفین ز میر

[illegible]

ای کف کردت نایت باجم
شی نری ملک خرم هفت
آه کرد کف مالک کدین
بنا بر بندت تپالی ملک
ز قبی کرت بر سنگداس مان
ثروت سله از نای زلف
مالک باجم حیران زار
طافش خند کرد کردگار
کز زلفش کفشی نری نای
خوشید منزل کرت وقت صبا
شکر سلام ندان کرد
میزار این ز کفانی ز کردگار
آب کن تمام به دوری خون
پیشانی نازک قضا ز کردگار
خیمه خدایانی که نری نجا
شکین و حاده نای سدا
سرمین محب عدم و اب الحی بشکر سلام
ارو با شکر کوشش فرار
ناله ز خود کردی و دیوار
نور شمع کرد شمع و دیوار
بیدار کرد شمع و دیوار
شکر دی بو طر حبه بلبل
در دم و آب لونه مردان
پنهان فرسدم نه کن راب
پنهان کردی و اب

سوره

سوز مالک شین هر که و کس
خبر خزانیم با بلبل و در
سبا کیداره انا کجای ویش
خیمه خدایان هر دای با نیش
شی و بان که شیر کردگار
نایاد او بلی او غار کس
پیر شمع و بچ شیر حجام
دلطف کرم و نش کرد سلام
پیر و است بچ مکر مدرا
مالک بیوش کفشی نری نجا
در دم روان به حیدر صفدر
یادکن و در عی با بیان
ویش نری و ریال شمع و کس
چ بلند می بند و کس
بیدار آواز خودش و ریال
اماره او دید کس و دیوار
درست کرد میند کس و کس
مالک دیدش دی شیر کردگار
مالک شمع و کس و کس
و انوش کرد و دیو بد نیش
پادشاه باره ملون کجای ویش
نوره سکه کس کس و کس
بنام دانی بلند چو ن
مالک چو شفت نوره و کس
آواره جوش شیر و کس
پیر و است بچ مکر مدرا
مالک بیوش کفشی نری نجا
در دم روان به حیدر صفدر
یادکن و در عی با بیان
ویش نری و ریال شمع و کس
چ بلند می بند و کس
بیدار آواز خودش و ریال
اماره او دید کس و دیوار
درست کرد میند کس و کس
مالک دیدش دی شیر کردگار
مالک شمع و کس و کس
و انوش کرد و دیو بد نیش
پادشاه باره ملون کجای ویش

ز نامه دوی دست کو دوشی و آتش ای دیوان بانی های آ
 کجری کمر بنی های چادر عین آمان نیز کدو
 پاد باد دویع مر لعلی دست پاش بند کدو بجز
 و آتش آتش ام ویر چک و کوشان بر من او کدو
 از غواهی پریم رکت پاک من و الفکار کدو
 و در دست یا عی (ک) نم بر هریت مو او کدو
 و فتی او دویع مر لعلی او کدو تو کدو
 و کدو هر کدو کدو کدو کدو کدو
 او بند زندان سلیمان کس بند این ایسایان
 شکر علی ای دی زندانی دویع مر لعلی
 ملک ای دویع مر لعلی نامش برانه شد ویرانی
 دست پاش بند کدو دست معلوم بوی شاه مردان
 ایان آرد بر پاش کدو رای مایان دویع مر لعلی
 مالد از در حیدر کدو زبالای کدو سر و میان
 سبک کدو کدو کدو منزل کدو با مرخصه

یادان

یادان دویع مر لعلی ز لاله سرین ماه شادان
 شاه مردان دویع مر لعلی عجب بر پاش کدو
 نه انش بقی کس لوی دیار شکر دویع مر لعلی
 تداقی زان سعدیه انبیا کدو کدو کدو
 سرور و دل کدو شیر کدو کدو کدو کدو
 هم ابوالمی مالک کدو جی میر صافی میر زنده
 روان باین یادان کدو موافق پاش بند سلیمان
 عجب ندان طمی تیریش بخش مرخصه از ان بولش
 شای مردان در دویع مر لعلی کدو کدو کدو
 شایرانی کدو کدو ار حیدر تیری مرخصه
 عجب کدو کدو کدو هر جا پهلوان کدو
 کدو کدو کدو روان کدو کدو
 کدو کدو کدو کدو کدو کدو
 شای کدو کدو کدو دویع مر لعلی کدو

سازمان تیرا یکت عظیم
کوتنش سبک و ای سیاه
نیایش نور کز ستم کش
و دشمنی لدم مهرت نیل
هنی که مدد مکر زردست
گردش حواله خوف تیر
داندی کز شرف نایغ نفا
کز شرف راه کز دردم دست
چاه پیر ز کز مکر در دارا
شکر سدام کز ان برار
آبر سوزان بر آقا ز چاه
عش ترندان دست یا الله
حمید کفا کز کد انزندان
بر آقا ز چاه با مضر خد

منشای بنیادش هم بر قیام
رژد و ژدست او بانی ریا
عج دی و چم جزا و نیش
عالم رکبانی دست بیزر چینی
دست بر کز آرد و میرد شکست
کشت از انقضا بر نرد و کسر
کلم انقضا از شرف بر نفا
هوانا رکبانی ز کز و غلیت
ز چاه کز کز کز کز کز کز
شاه سوزان بر آقا ز چاه
سهر سوزانی هم کز سیاه
هم تیر سوزان بر آقا ز چاه
در دم کز کز کز کز کز
بیکم قاصد کز کز کز

سوی بر آید

سوی بر آید چون باد و مان
بر آقا ز چاه سوزان دار
کز کز کز کز کز کز کز
رصدن حضرت عیسی کز کز کز
زرد و زرد و زرد و زرد
نوسیدان زرد و زرد و زرد
معقول و کز کز کز کز
چاه راه کز کز کز کز
نهر کز کز کز کز کز
ممنون و کز کز کز کز
چاه کز کز کز کز کز
مرد و کز کز کز کز کز
شکر سدام کز کز کز کز
آرمش کز کز کز کز کز
السن جن کز کز کز کز

با مضر خد سوزان چاه
دست شکم تو با مضر خد
کز کز کز کز کز کز کز
رصدن حضرت عیسی کز کز کز
زرد و زرد و زرد و زرد
نوسیدان زرد و زرد و زرد
معقول و کز کز کز کز
چاه راه کز کز کز کز
نهر کز کز کز کز کز
ممنون و کز کز کز کز
چاه کز کز کز کز کز
مرد و کز کز کز کز کز
شکر سدام کز کز کز کز
آرمش کز کز کز کز کز
السن جن کز کز کز کز

دختر همیشه او کچره نام
 اما به دور به صبر و آرام
 چنی کیزان دین حق
 شای و بنی نه جویم طواف
 ز لای مالک را ایام
 با هر قدر که می سبحان
 شای این را بنوع نازنین
 بگردش طواف می بین
 اما دود و بخت
 ز لایان سر ازین بر نماند
 ز لای مالک معنده به سر
 کند همیشه او کچره نام
 دختر و است همیشه شای نامدار
 حوضه مرچین و نیت به انوار
 و طایف شایم کرد و بر زیر
 ناهین را به بیدم بدست گیر
 نه عزم راه داریم مهلوانا
 کرد به بدست کمر کرد
 بطور عظیم که گز سنده
 در بدش بکره کردن خاک
 وصف غریخت مالک کمر و بین
 ز لای همیشه شایم طایف
 همیشه شایست به داران
 ده نفر کدایت مالک داران
 بیچون شخصیتی می طر عظیم
 اما به مکان به سرک چین

سرزانی امان

سرزانی امان کیسان بنار
 دین که شای مالک معنده
 دارق و مالک کای مهملوان
 طلب رتق با شای جهان
 مالک است و بنوع داران جهان
 بویز و دیدار شای جهان
 هرگز مالک و طر عظیم
 رو کرد و خدمت همیشه بیدین
 یا دوا و تا به در و زرقه چهار
 شای و در دین مالک نامدار
 در اصل به وصف بگویش سلام
 جواب سلام و نیت تمام
 هرگز مالک و در دین همیشه
 ملکات ز کونی پول مای دین
 درت باز لایم ای شاه جهان
 به صدام به تمام فراوان
 امان به قدرت شای خاور و زین
 درت امان و چند کمر کین
 تمام تمام کیم به سر و شان
 زام به صاحب و کمر و شان
 امان چه زین ای شاه جهان
 سراندر کرم ز لای قرعین
 درت نه چشیم بواهم
 درت نام امان و کمر ز قدیم
 شای و امان و شای نامدار
 ز لای شایست به بیکو قرار
 مالک طر عظیم و بیت تمام
 خدمت بکره همیشه ز لای

نیشتر با نظر کجاست ز نور	قبول کرده خدمت مالک نام در	فرمان و شرب گفت زوی زنی	سپاه نامی کردن آفرین
مده نهانی تخت شاهی چو کمان	راحت با مزاج مالک مهملان	یک سحرش چو آماغیدان	وقتی اقبال و شمشیران
تا وقتی واده فصل خوشی خزا	همیشه بنوع سران سبزه	دوش میگردم دست با کلمت	و ضربت باور غنیدان با بخت
سپاه همیشه شایه و دوی	سبزی مرغ از عجب داری	اروان خجلی میده برش و تبار	تا و در ساعت هیچ نبی به در
هر دین بار که بفرستد ز ستر	و عیش کنش و شاد و همون	سعدی آفرین همیشه تمام	سپاه و لشکرش تمام خجلی عام
مهملان با نور شمشیر	خزنی زبردست زور سبازش	کشتی گرفتگی مالک کشتی	
همیشه اندام و خرمه نانی است	خزنی عالم در مرغ نانی است	نور با نوره عجب است	سبزه و وقتی مالک مهملان
کسی هفتاد نوری چو مهملان	ز لای همیشه شاکر به مالک	کشتی نوره کرم زشت و کز شرم	
همیشه شاد و آتش در دم سبازش	هر مهملان حاضر به لای	کرم و شاد و خوش و در	و بخت شرم لعین مرد در
هر کس که شاد و بد و نرمانی	مرد و شاد و کجاست شری	بخت و مرگش باور سبزه	مالک سپاده عزم و شمشیر
مهملان نام تمام شیر کیر	خمش فرادامه در دیر	کرم ذات خداوند کرم یار	کرمش کرمه شاد و رکنه باد
اه غنیدان فرا و پر زور	در برابر دوشی شاد و پر	دوشی زنی بیشتر صف سناه	دوشی و زمین دا و مهر شاه
همیشه در آمانی بنا زنی	هر دست کجاست و جزمه باری	دوش شاد و غنیدان	تا و در ساعت هیچ دوشی سپاه
شاکر کند و فراموش و دست	دش بر نانی و در کینه شرم	دوش و شرم و آه	چنی مال کجاست مطای فراوان

را و شرم

حور و شمع به شمع از خود بزوق شادی سپاسم و سر
 هفت خط به شمع نورانی که هر یک عیش و سر مالک نامدار
 کلچره جوی و پرده زربان شش زوی پرده نیز روی معاف
 ندری و مالک کزین کند ریاضی رسول اعیان
 اصلا نونش شش جلدان بگردید امری تا در سجان
 تا وقتی میو شیر کرد کار با درونین تمام اهل ش
 با مرضه گفته به غیر کفاح بگردید و دلبر
 چنگ کردن مالک پاشا چنگ کردن مالک پاشا
 ایچ ریشه شش شش پور نایک مرد و یک بد شخو
 به و شش مالک اولعیانی بگردید غل نایک میدانی
 سوری و قرانی مالک صد جا کا فر و مردش پور مرد
 شالو به شکر جبر اما شش نهالام را در اندودش سپاه
 پنهانی فاست به او سپای و ش او یک ملوک ملوک بد و ش

بهوش

پورشان به شمع نورانی که بستان و صحرای و نون مقام
 او و مالک درت او و جلدان بشیم و شکار و عیش بنا
 مالک فرید و شش پور کار کفاح و لطف و انای کرد کار
 شش پور مالک به شمع خیم شش و شش لوان به و شیم
 پورشان کا شش سپاه بر شش و شش شش پور سر
 هر کس لای و شش و شش مردان به برابر مالک دلبر
 کیش شش پور و شش لای و شش پور و شش
 ایچ شش مالک سپاه کفاح و شش و شش لوان
 نونش کیش و شش پور به شش و شش مالک پور
 اول و شش شش پور به و شش و شش و شش
 شش و شش پور و شش دست و شش و شش و شش
 و شش و شش و شش بگردید و شش و شش و شش
 پور و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
 او و مالک لای و شش کفاح و شش و شش و شش

بودیم با هم سماع علیهم
 بنام صدای قیوم نهاد
 نزل بودیم عجب دستان
 روز چهارم حمید و خضر
 نزد و علی شای و دل سوار
 ناگاه وی و هم سبزی افکار
 مشایخ بر او شب و کشت
 و آن با علی آمان و مد آمان
 و در تفسیر انوار شکر
 مات به مری شیر کرد کار
 این کرد و دلدل و میر خضر
 نماید و راهی کسب و عظیم
 با هر قدرت و زای کرد کار
 نه سخن سرای نشاند کفار
 غیبت و دانی و کشت از راه
 و کشتش

فضل بسم الله الرحمن الرحیم
 روشی که مطلقه از دور
 و صفی مع بکرم بیان
 پیشین نه چترش بر او بر
 شکر بدم کند و شکر مدور
 مشو و راه آتش و حقدور
 و شکله پیش خواند دست کردور
 ما بزم نردست از روی و
 آدم سبب شربت سسته
 و راهی کرد و صبر مدور
 کس چشش زری و غیر ز قمر
 دیش عی شختی و زانی ز قمر
 صحای و فتنه و نیش کز قمر
 ز سبب و تر شود و نام غنی
 کز شمش و شکله و سبب
 دانی

نذر زبانی دینیه سک لایق
 سببانه مشن و بک لایق
 کیش و الفقار بر نه کس
 دانی نفوق سر از زبانی سبب
 با هر قدرت و دانی لایق
 صلوات دانی دینی پاک
 تنقش بران کما قتل کفار
 شکی با و دوشی لایق
 هم ز غبت و صبر و تیش
 سبب و دانی با حمید و کزنی
 جمیل و شاد و دم کزنی و خرد
 بگو بوی و زور و سبب
 بریم با و ز صبر و دانی
 و شش کز سلام مدرا بر
 بنیم و اهر و کشت نذر راه

جوارج افسرد و اوان
 زهر بر زبانی اباکم و دود
 معلوم کرد لای شای فادو
 جوارج افسرد و اوان
 زهر بر زبانی اباکم و دود
 معلوم کرد لای شای فادو
 ارمان و نخل خضر و یز
 زهر بر زبانی امان اکی
 یک پهلوان و بیهوش
 یانی و سرورای سپاه
 او یک تراد و بیهوش
 خرافه ز لای بیهوش
 جبهه و سواران و دلا
 با دلی ایش بر یون
 اوان امان و دوش
 بویسم دلی مادرای جوار
 پوسه زشت شاه ایش
 سدره جبره سمن و ایش
 و ایش و قدر دلال بکر زین
 تا بسم و شورشای فادو
 دله نش آورد قمر به مدار
 موار به در مع لیز کر کار
 و اوان به جبهه و قطنی
 زشت دلال و در مع به سپاه
 قمر دلال کرد و به مدار
 شی زرقی تا به مشهوره
 در دلی پنج سپاه به ایش
 کفایت و شسته بیهوش
 درین قصه اوان

درین قصه اوان همه کو کنگر
 تمام نقش سده و راه
 جوارج افسرد و اوان
 زهر بر زبانی اباکم و دود
 معلوم کرد لای شای فادو
 جوارج افسرد و اوان
 زهر بر زبانی اباکم و دود
 معلوم کرد لای شای فادو
 ارمان و نخل خضر و یز
 زهر بر زبانی امان اکی
 یک پهلوان و بیهوش
 یانی و سرورای سپاه
 او یک تراد و بیهوش
 خرافه ز لای بیهوش
 جبهه و سواران و دلا
 با دلی ایش بر یون
 اوان امان و دوش
 بویسم دلی مادرای جوار
 پوسه زشت شاه ایش
 سدره جبره سمن و ایش
 و ایش و قدر دلال بکر زین
 تا بسم و شورشای فادو
 دله نش آورد قمر به مدار
 موار به در مع لیز کر کار
 و اوان به جبهه و قطنی
 زشت دلال و در مع به سپاه
 قمر دلال کرد و به مدار
 شی زرقی تا به مشهوره
 در دلی پنج سپاه به ایش
 کفایت و شسته بیهوش
 درین قصه اوان

رخت و ابرویم زای رکن
 می دوت ای شای عجب گشت
 بشیم و نه شای خورشید
 شای سحر و زلی خورشید
 همیشه است بچشم خورشید
 حیرت است شای افق بزم
 ای زلف زینتیم و بزم
 همیشه است ای مرد عجب
 بنی تخت سر بود و جبر
 مردی نیست لوط و کعبه
 یک پهلوان از بر رنای
 آمان و دلای بی چندی و قانع
 ز کعبه ز مال خورشید انام
 حیرت است شای مقام و بر

سروش شکر

کردنی شکر و افق و افق
 رفتن به عیدم بقلعه
 ناله از قند و زلف و افق
 بیدار و فریاد و زلف
 دواد و بیدار و زلف
 سپاهی آمان ز شارب و زلف
 سرور شکر گشتن و زلف
 دردم بگشتن و زلف
 قشای مردم هر زلف
 لاری بگشتن و زلف
 اوست و قشای و زلف
 اوست و قشای و زلف
 همیشه و زلف
 اوست و قشای و زلف



خداوند و اوخت و نای شام	بنای کسبای کرشنان	خبر نیکو تر شاه مردان	برین خیش کرد امیر زمان
و نسیانده حیدر جعفر	بنی نزار کسبای معطر	فرموده گیت تخیل بر دوان	ولای میرصافی بر بولمان
طوای هر بحر نمانام	سپرد و جز حیدر بر نام	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
چنی ده هزار کافریان	مردان کرد لای صافی کفران	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
نقله مهر که اسر در راه	میر مننه شیر روی مصاف	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
کردنای صافی حیران	اما حیران ایلی حیران	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
ایلی که او بر ابرش	قرش کردی شاد و خاطر	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
اما جواب ایلی کافران	و است بید صافی ایلی	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
مکر و زکیان و تیر و درن	و مکر و زکیان و تیر و درن	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
نیست زبوری هیچ ندارد پاک	نیز باشد امیر و ناساک	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
و آتش ایلی صافی و لیر	ایلیای به شرم به خدو به پیر	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
کارهای بکرون پیمان با ایمان	نزد و ایمان و احسان	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
اما نمی شود و امروا و اور	نزد و ایمان و احسان	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف
و کور و وایلی کافران	جز او و من به شاه مردان	فرموده با داولای میرصافی	و آتش هزاره شیر مصاف

خبر نیکو

اعیان و زینت و جلاست
 دقت و آتش بکوه کار
 اگر قشمت بیاد بقین
 هرگز غما و خوار زینان
 بهشت و است و نیرای و است
 یکی رطبی است و نه کتاب
 به چو بی بر شنی از دست برام
 امان با مکن تا باقی
 از ریشی شده و نیروان
 باوان و برات قشمتی کنین
 سباده لشکرش و ز کوفی و نایان
 ترنج از تخت یعنی کمر زین
 رو نیای نیرای چو بیاد
 بهشت و رقیب رمال کرد و دور
 دو و شیر پاشی تنه چو بیاد
 لشکر کشید نام بی حیران
 اما از لایح می شنای مردان
 حقیقتی و است و قشمت
 بیان کردیم ای عفت غونا
 قشمت و آتش و عقیده و رست
 سر بر جز مسلم و زلات
 سباحت با نام سر زور
 وقت خیمه زبید اما لشکر
 نیش و سباده شیرین
 از کت سبک و نیرای
 اگر کمر زینام بکوه باور
 یکی از سباده شنی و بر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

ۛے ہوسا مودی

به بسا روی صیانت کنی
 درت پیش از آنکه نوزدیده دین
 بشیم و روان و ارجن و خرم
 جیو دلی ترا و جی لشکر
 تا که بویسم بینی کرد کار
 در میان نجات نری قدم کنار
 ای کرد و دلدار و نعل
 تا یاد و جای کجاست نیه رو
 دیار و درشت بر بانی روان
 دلدار و راه مشون و وزیر
 نزار و ای شاه اندیش
 در اصل و نصف پان دیش
 و آتش قرش و روی صاف
 سبقت هر دره نو دلی جاب
 یکدم ترع کنیم کنار
 بلریم احوال نهومان بد کار
 و مهند لشکر کافر بدلی
 گزینان ترستی بر جاب دین
 شایان دلی چشم و دشتان
 دشتان ای شاه هفت اقلیم کمان
 او تو بشیم بنای کس عظیم
 لشکر شش تاخت و دلاوری بیم
 وقت نیمه نوزده است
 اماند زو برانی سما
 بر آید به سبای اسرار
 نه میان و چ کس و اسرار
 نه چ صدی نه فرزند پدر
 میشتان نری گویند طبر

جزا بر عذر گذر ۱
 چو نه بر سببش ای محبت
 گفتن نزدی کار چو شایخ
 و رفتن با دران بنج وزیر
 نه گفت دیدن یکت به عید
 بشی آوردن شایخ و محبت
 و رفتن به عید شایخ
 بزانه تا قیام چو نه باین
 اما جواب بگزوش تا مل
 آرزو ات منم در ای شاه
 قلمم سر کم گذرت بویته
 عکس کردم به عید لغیان
 باور و دور رفتن وادش
 زشاد در وادای دلی شمس
 در رفتن زشاد به دین
 شمس ایقین همه نامدار
 هرگز اوردم دلدل نامدار

میاں داؤد علی

یار و دلاور با هر که میباید
 در غلج و در کدویش دلام
 جوی خلدیم و خوشی بهم
 حشید لعلین و شرف قلم
 نشان و جای بیکران در کار کت
 وقت نیمه از میوه جود اند
 سعاد و شکر کت مبررام
 بر اثر بر اعتراف
 قش و شکر و شکر و شکر
 حش و شکر و شکر و شکر
 ایجا ریشه تو جیش
 نهاده چک و طبع و از
 از نیر و با اسیر حشر
 و نشان خند و شکر و شکر

نیزه اول دلایل کز کوه کار	را بکنش تمام اهل شار	ز دست و تشنه ز شد و کار	کریزان می کاشی و بر
سید کز زلفی اهور	جسته سبانی تمام بای سر	مید و نو شد و تشنه امان	منه بر سر کاهن کریزان
یاد او سبانی شیر کوه کار	سوار کوه سبانی بقیل	شیخ و قلعه هلالی به صفت	خدمت بکون و غنی سبانی
کرونی سفارش و تشنه و قر	تا و دی صیاف هر اراک	پیش بر او دینا دینا	تا که جسته شایم بنود لیکر
جز لبند و تر کند انداز	و آن و چشم تمام کوه کار	کریزان و تشنه و تشنه	بش از بقیل جیده کرار
برشی تر کند یاد او سبانی	سبانی کوه کرد و تشنه و تشنه	سبانی کوه کرد و تشنه و تشنه	دانشی در زلفی دایم در ور
حکشی کوه جسته و تشنه و تشنه	و تشنه و تشنه و تشنه و تشنه	پیش بر او دینا دینا	روی زلفی تمام با و تشنه و تشنه
بکوه کندی و تشنه و تشنه	بکوه کندی و تشنه و تشنه	پیش بر او دینا دینا	روی زلفی تمام با و تشنه و تشنه
اول و تشنه و تشنه و تشنه	بکوه کندی و تشنه و تشنه	پیش بر او دینا دینا	روی زلفی تمام با و تشنه و تشنه
دست و تشنه و تشنه و تشنه	بکوه کندی و تشنه و تشنه	پیش بر او دینا دینا	روی زلفی تمام با و تشنه و تشنه
جسته و تشنه و تشنه و تشنه	بکوه کندی و تشنه و تشنه	پیش بر او دینا دینا	روی زلفی تمام با و تشنه و تشنه
دوازده و تشنه و تشنه و تشنه	بکوه کندی و تشنه و تشنه	پیش بر او دینا دینا	روی زلفی تمام با و تشنه و تشنه
سوار و تشنه و تشنه و تشنه	بکوه کندی و تشنه و تشنه	پیش بر او دینا دینا	روی زلفی تمام با و تشنه و تشنه
یاد او و تشنه و تشنه و تشنه	بکوه کندی و تشنه و تشنه	پیش بر او دینا دینا	روی زلفی تمام با و تشنه و تشنه

عج و تشنه و تشنه و تشنه	ارواحی ز تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
ایم و تشنه و تشنه و تشنه	ملوی سبانی کرای و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
دست و تشنه و تشنه و تشنه	کیست با و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
نزد و تشنه و تشنه و تشنه	لبک کرده و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
صد و تشنه و تشنه و تشنه	سرو و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
قد و تشنه و تشنه و تشنه	نمی بشی و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
و تشنه و تشنه و تشنه و تشنه	تا و تشنه و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
دست و تشنه و تشنه و تشنه	ز تشنه و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
سیر و تشنه و تشنه و تشنه	دران برابر و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
ز تشنه و تشنه و تشنه و تشنه	ز تشنه و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
صد و تشنه و تشنه و تشنه	چنی و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
یک و تشنه و تشنه و تشنه	نام و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
دست و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه
دست و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دست و تشنه و تشنه و تشنه	دوازده و تشنه و تشنه و تشنه

طاهر و موم آوردن این دول کا فری مسلمان
خاطرش و دلشای مردان کردش عکس زات دانی لایک
ریدن ابوالجی مراه مکن
نزد ابوجیم عجب استان بوزاره وقت بستان
دست از فریدیم بیار زار ابوجی نزه شیر زلو
نزد قطره در گذشت بدور یاد و جوی بیانی زور
نه سفت سایه ناپیدان باد مار و کمر بنی حادش
تمام جویان شکست تمام نزه بکرم پیشان خام
لش بنالیش گفت نروزی شان زتابیت سز زره کوی
سبب نشسته گفت نروزی سر در مردان تمام بنی بکر
و هفت شکست دگر باوه نروزیان قوت شان زور
چند کوه بخار حله مردان کیا بنی سهار و سهرن
سراسر بانی نروزی قرار تاده خور آور کورشان بلیار

دردان بارگاه

خاطرش و موم آوردن این دول کا فری مسلمان
خاطرش و دلشای مردان کردش عکس زات دانی لایک
ریدن ابوالجی مراه مکن
نزد ابوجیم عجب استان بوزاره وقت بستان
دست از فریدیم بیار زار ابوجی نزه شیر زلو
نزد قطره در گذشت بدور یاد و جوی بیانی زور
نه سفت سایه ناپیدان باد مار و کمر بنی حادش
تمام جویان شکست تمام نزه بکرم پیشان خام
لش بنالیش گفت نروزی شان زتابیت سز زره کوی
سبب نشسته گفت نروزی سر در مردان تمام بنی بکر
و هفت شکست دگر باوه نروزیان قوت شان زور
چند کوه بخار حله مردان کیا بنی سهار و سهرن
سراسر بانی نروزی قرار تاده خور آور کورشان بلیار

دردان لوادلی شای کور و تش به افروزی حول کور
در دم عکس کور شای کور بشور سده نفه سوز
روینا نراده نفه لعین بادان رسدای حول کور
کوزن و در بکرم پیشان تمام جواب سلام و تشان تمام
ابلی کور شای کور و تش کور کورای زرای زور
ابوالجی و تش زبیر زبانی آفتم و لای شای خاور زبانی
بیک بر بانی و تش زبانی طور کردن لوان لای شای
آفتم نه لای کور کور بردش بدما و حله نه
رانی غلط کور زبیر زبانی کف مان کور کور
زبیر کور زبیر زبانی زبیر کور کور کور
چند جویان زبیر زبانی و صهیات زبیر زبانی
قطره دیدم و درم تا دیدم ایای کور کور کور

دردان بارگاه

دردان لوادلی شای کور و تش به افروزی حول کور
در دم عکس کور شای کور بشور سده نفه سوز
روینا نراده نفه لعین بادان رسدای حول کور
کوزن و در بکرم پیشان تمام جواب سلام و تشان تمام
ابلی کور شای کور و تش کور کورای زرای زور
ابوالجی و تش زبیر زبانی آفتم و لای شای خاور زبانی
بیک بر بانی و تش زبانی طور کردن لوان لای شای
آفتم نه لای کور کور بردش بدما و حله نه
رانی غلط کور زبیر زبانی کف مان کور کور
زبیر کور زبیر زبانی زبیر کور کور کور
چند جویان زبیر زبانی و صهیات زبیر زبانی
قطره دیدم و درم تا دیدم ایای کور کور کور

ابوالمجی ورت اشک کز
 منم شرم کز دین اشک جی سام
 دست بوالمجی کز شکر شکر
 ابوالمجی ورت اشکهای نامور
 کز ورت تو کند ورم ورت
 دست بوالمجی کز سبب ورت
 برود و ده دست شاه و قیام
 کز شش و قیام نویم مدیم
 ز که خون کز و کور لعین
 ز که خون کز و پهلوان پیش
 کز و شکر کز و کز
 عزیز او و مجنی نامور
 صد نفر خنی مجنی کز زنی
 ده هزار کز و کز
 و دشمنی

چمنی ده هزار سوار کردی
 چمنی فرستاد زبانی را که
 اورا نزدی قمار میزدش و حذر
 او را یکی بنیانی زندانی
 نزد او مقرر میزد و با
 بیایم را پس می دادندش
 مقیض کند و دستش نزدی نای
 ایانی با ورت بخور و دروس
 چمنی هزار ورت لعین بکرا
 پور و او نش می کردش
 بوی چمنش کریمش می کردش
 شکی نه چاه شیر سر از او
 نذر و نی چاه و جو باد او
 در میان هزار و چمنی و ایانی
 بنیاد او را و چمنی سر و سر
 و لیکه بنفشه و ملوک و حذر
 کافر و چمنی ایانی
 دست کرم و شیر و ملوک و حذر
 کرم و دست و کافر و چمنی
 دست ملوک و چمنی و ایانی
 و حرم و بنفشه و کرم و حذر
 و حرم و بنفشه و کرم و حذر
 سر و بنفشه و حرم و چمنی
 آورده می کند و حرم و حذر
 ویش و حرم و حذر و حذر
 نه جای شک ایانی

بنو حیدر حضرت رسول	حق زبانی سرور حق گوشت قبول	وین پیغمبر دوم گوشت قبول	وین پیغمبر ثان فکاهی رسول
وزیر این تا در پیش فک	نه هر فک احد هر در فک	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
پوش جبهه در جوش مصلح	با غرض پاک بصوت صفا	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
نور طرف بخار شمع کانی	وینش مفر بر میند ان	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
رشی نوری سیدان است در کار	وینش قاری یک بدکار	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
پیش کس نوری سیدی ارباب	من غلبه کردی تو نوری سیدان	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
بر سلطان بر کیانی بدل	خبر شناسی بر دیت مگر قبول	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
او کس کوه سازنده سما	خالق مدعی عرفی تا فتم سما	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
رست کرد و دشنام خار لعین	دست و مفر حرف جلد لعین	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
کیش تیغ تیز بر دلدی	اما لیلان را بر پیچ	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
کفایت قدرت دانی پادشاه	دست بر پیش خندند از تو شاه	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
هر چند که در پیش پادشاه	تیغ بد حقوق رسول از راه	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
سرت است تیغ تیز بر دلدی	خاک سینه تنویر بر چرخ	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
ز زبیل سینه فی رعیان	گفتند شبی رسول آید	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول

وین پیغمبر ثان فکاهی رسول

عمر و ساهی رسول اینی	هریز و پایک روی زمین	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
چار بخار از دست نوری	دست چار و قرن با دانی	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
پیک نوری سر نغین کله	بست نوری مکریم این پیکر شاه	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
کردن اسبانش نام کوه	و کمر اسب زلالی رسول از راه	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
الهی باروان دغا در زمین	کفایت قدرت رست بر لب لیلانی	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
بابا بنه راه کرد کنار	بکریم احوال کیش از راه	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
ز زبیل سینه نغین جگر	عمر زاده پاک رسول سدر	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
دیش نوری عظیم مود سحر	سید اله کسب شیر صف آرا	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
چنی و الجینی شیر نامور	ام جیشانی سی هزار سرور	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
پیاپی کسب نامی سید	بوسادش پای کس مرطبی	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
هر ساز و کلام راز در دیت	ماجرای مینت همه نهایت	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
هر جرای آتش سید	تمام طاهر گوشت از روی حمید	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
سابق علیم دفع جان کوش	شکر نه خدا بجا آوردن	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول
بنو سباهی نای خاور زمین	دین و جیش نامی سید	وینش لقمه صطفی رسول	وینش لقمه صطفی رسول

وین پیغمبر ثان فکاهی رسول

و بخت مشننی تیغ مرور
 عشق روی کند باده ناز و
 حسن خنین دین و دم خیر
 کردی لشکر ذات و چنگ و
 تا و ز شید منج برده نه
 تا یکی آه بوش روی جوان
 دان طبل کوی نرندی کوی
 از هر لشکر را هم این جز
 لشکر آدم سندی و ست
 کردشای طاعت نیای کار
 خنجر از فقر رسای آدم
 شهید کربا ام لاینا
 خنک عمایان با شیر کرد کار
 اثار لوده او عمر عیار
 و ستوشی مردان نر و
 بزیان جند کشتن شیدی
 رسیدن با نهر ارض کشتن
 رسای کافر لوده و شیدی
 خنجرش شاد و شیر روی نر
 او که شقتش می بر نطی
 فرشتی و شای حدیث تمام
 صفه آوردن هم کلام
 ایجا ز قیید کوبندو جز
 و ایش و وزیر دانی معطر
 میزارم رخت ز کبابی نام
 روی علیج بکر وزیر کالم
 وزیر دنا و ست و جید شد
 هیچ غم نکند و ست و آه
 نامرکیده

تا برودت سبای کمالین
 تا بر کینه و چین و پایی
 باور و سبای جاد و بدوان
 وادی شهبان نامر کردوان
 دولت بهر دست چند روز نر
 شخصی بهر آن کرده می نطی
 کیکی و بیه تو کار کرد و عیار
 بشیر و ست وزیر دانی کمال
 از هر صد بر حق بیتر ضاوند
 اگر خاقان من مؤن و فرور
 تا که درسی چنی سی نهر رسای
 کشتن کوه و دم بکشد مکر
 کفاده بداره تا و ب صحر
 آفر و نه کشتن کز و مدار
 و درسی شاد و سی نهر رسای
 با نهر و ست و شای لاینا
 باور و سبای عیش و میوین
 کاه و سی دشنام و نر بار و
 رختی جیکم روی نر رسای
 رختی جیکم روی نر رسای
 ایجا بکریم و آه و عیار
 ایجا بکریم و آه و عیار

کشتن کوه و دم بکشد مکر
 کفاده بداره تا و ب صحر
 آفر و نه کشتن کز و مدار
 و درسی شاد و سی نهر رسای
 با نهر و ست و شای لاینا
 باور و سبای عیش و میوین
 کاه و سی دشنام و نر بار و
 رختی جیکم روی نر رسای
 رختی جیکم روی نر رسای
 ایجا بکریم و آه و عیار
 ایجا بکریم و آه و عیار

یاقه پوش و سماه قدس
لبش نزدی سر در در کینه
بجاده و هم در دست
هریز او با بخیمه که گشت
زور سپاس گنج کور
تبع در مینام مکر حجب
آورده و نیمه راهی پروان
یاد و کوهی سدهم بدوان
صورت ز جیش سیدی
والش و در صوفیه کوفی
شودلی مع درم جبر
هریز او و وزیر به نام
یاد و وزیر و یکم که سدهم
قرمیکلا ندور شک
دریش و هم وزیر دانی سدهم
وانت که کین با به نیست
هری جیش ای ز کوفی گشت
و انال پنهان و به آگاه
انام ولای علی مر قطنی
ای و کسل اولی شای
دلش و مومن با سرجان
رستان و وزیر کور
جواب سدهم سندن خانی

سکه و بی

سکه دی بهال مع تره نور
در حالت ایمان آورده و وزیر
حیدر و شش است کله شاد
قول کرد فرکان دینی عبادت
زنی بی بر جوی دانی کرد
روکش از کله محطف باز در
و کوفی مع نزد آمانان
جیش دوت سندن کینان
مهدت به هم چند و زیانم
هم به سدهم نامی نام
مع دوت شرط به بر لای داد
نوی بید ان جیش برابر
انکه ویش میو کینان کار
ناور و یکم سدهای با سکار
و شایع را و در ترکان کرد
و طفال نام با و رونی دولت
نغان نام سنان نرودت
اهل اطفال سدهای سدهت
مع دوت لای مکره مدور
شرط به سدهای می کرد کار
انام و وزیرانی آورده سدهت
مد و بدست نام خانی کمرت
نام خوشی با و نیا نرگ
شی و لای جیش وزیر کمره
ایزدیش انا و بی زار
با و وزیر دست کرد کله
رونی است وزیر و کوفی
فرمانت جیش و کوفی شنی
ایزدیش سدهم و کوفی
مهدت و کوفی نام به شکله

[illegible]

بنده خفته در پیش پای
 بکیران عیار دوزخ و سیاه
 به معنی دگر اندیش
 برین ز سپاس بنوا و پیش
 یاد سپاس و سلام و درود
 تبار بر دوشی معشای خردان
 حمید سپاس نام این خوشال
 ز کار بار بار که سال
 کوشی بر دلا و جید سیدی
 شی و بنی نه و عهد قاری
 سجد بر دوشی تبار
 رخ مالدی که کرد و بار
 کردی شکایت از این خدای
 من جباری ز تو ندیم یک
 جید شاد و خوش است و در خبر
 سستی ز تباران پیش
 آوری آمانی قبه کاه
 دوش برانه قوی قیسه شاه
 اما و تنام عیار ناپاک
 کرد و از رخ مالدی که
 سستی و خیمه پیش نجاش
 بر نهیم بنشیند زدم
 ز زخمی که جید بد کیش
 رو کرد و دایمی سپاس
 حکم کرد جید شای خدای
 زین قبل کوس کرد و زین
 کلام تمام خدای سپاه
 و غمزه زین سپاه

مغفله

به صف کشیدن سپاه و در راه
 جوش خورشید لاله کار
 آفتاب منیر و سرکش
 بر این سپاس و سلام کرد
 مردان مراد سپاسی کافران
 کوشی و کوشی بنیاد سیمان
 کبی ز کار و دوشی و دست و قبی
 توش اسحاق ملوک سیدی
 کرد میل با آفتاب ز کار
 دست و میدان و غمزه بازی
 اما و میدان ابوالجلی نام
 و از این بد بخت ملوک و مردم
 بر ستمان بد بختی بد
 خدای سستی بر دست کوشی
 هم او را تاد در دوشی کوشی
 باکی از این لایحه تکی
 در ستم و سزای خوار
 است و ابوالجلی سزای خدای
 سستی و دوشی میدان
 منزه شان و آدم و آدم
 افتخار مرتبه با بر ستمان
 دوشی و دوشی کوشی
 از دوشی پیش غمزه ملوک
 از دوشی کوشی و دوشی
 در غم و سزای خدای
 کوشی و کوشی و کوشی
 کوشی و کوشی و کوشی

ایم جاره خوار دست کیش
چهار صد جانها مان بکش
دشمن ششفتی دله لور
رخسارش نه نشی بخاکه
کیش تو الفها حمید صفه
لور از جیب زبانی سر نه
شند تو الفها بکلی
جیکه زبانت و لغت تر زبانی
کردش فلیش بری خیار
مقا و کز زبانی غرق الفها
و طراجم کوه سبای خوار
کشت او بای امیر صفه
ز چهار جانب بید و طبر
بوطور الفها شند مقل
لش بال کش گفت نزد محراب
ز می طرف سبای ادم و سبار
یش آه و سبای کهار
مغز کوفه کوفه لشکر
نیشی نزدی اتم و غیره طبر
نمرد بر این عظیم در این فتم
کس کس غوی تو غوی ستم
سر بالکی رخی بخت به
گفت غوی زبانی نادره
فان غوی تو زور انوار
عزرا اندر زور الفها سبار
مان به

تا افتاب نیج برده میرا
سر نه جهان تا یک تار
طلی کوشی زندانی ادم
محسبای عظیم همه ای اتم
لشکر ادم آمان و حاکم
ساکنی بانی کیم ز خشت غما
دست ناز سندن فریاد کن
لشکر اندر ای لور و سبار
مغز ناز ادم کوشی اتم
ساکنی بانی مردان غریز غری
لشکر ادم سبای غای در زبانی
همه کشتی ز سبای لعیانی
ز قشعی و غری عید به کار
و دی و ارم صدمت کوفه در
جیکه دوت و سبای اتم
حاشا زور کات خدای به طفا
ملی کوی اولی زاری اتم
بوقایه و ادم کور و و
لشکر و اتم سبای اتم
حاشا زور کات ای غری اتم
لور ز اتم اتم و اتم
در ای عیدش معلوم زور دت
بوقایه و اتم و اتم
تا بوی سبای سبای اتم
یکی بر لشکر ادم اتم
سر نیا و اتم زبانی سبای

سجده بر نهی تنای بخت
اما و طاعت و کمال نیت
ایمانی که در در بر
لعل و در و جامی بر کمر
یاد او شهادت در بر
سپردن نام که جنت عین
حکمت که مردم شهادت
جمع با چند سبای سحر جاد
گوشن این سبای جاد کار
یادان و کمال عین در در
در این دنیا باین نام
در شاد و خرم سبای نام
آورن همه شر را بکباب
ز شاد و خرم سبای نام
و در شاد و خرم سبای نام
داود و شاد و خرم سبای نام
کوشن شاد و خرم سبای نام
هم که شاد و خرم سبای نام
تجارت که باین نام
خا و خرم سبای نام
هر دم و شاد و خرم سبای نام
نمایان خدای نام
بشنو ز مردم در عین
تجارت بانی کرده نام

مور و زخمی

مور و زخمی سبای نام
کوشن و شاد و خرم سبای نام
افتاب و شاد و خرم سبای نام
سپردن نام که جنت عین
ایمانی که در در بر
لعل و در و جامی بر کمر
یاد او شهادت در بر
سپردن نام که جنت عین
حکمت که مردم شهادت
جمع با چند سبای سحر جاد
گوشن این سبای جاد کار
یادان و کمال عین در در
در این دنیا باین نام
در شاد و خرم سبای نام
آورن همه شر را بکباب
ز شاد و خرم سبای نام
و در شاد و خرم سبای نام
داود و شاد و خرم سبای نام
کوشن شاد و خرم سبای نام
هم که شاد و خرم سبای نام
تجارت که باین نام
خا و خرم سبای نام
هر دم و شاد و خرم سبای نام
نمایان خدای نام
بشنو ز مردم در عین
تجارت بانی کرده نام

دردی بهوشی و در نهانش / تا شایرش بویل از بر ترانش
 هفت کس سازا مهرش / هیچکس نزنه آیدین یا کس
 فرجاده بر شای کز دوش / یاد او آتش و جادوی بر دوش
 دیش لخت عریان این نیست / نهایش جادو بر باره بهشت
 عمره از سر حلقه کند / دست کز دوش آید دوش جند
 سر کوش کز نری سر زان / نیست نری پیش عیار کزین
 دستش است کجاست / آتش جادو دست کز دوش
 بپولاد نام نامور / مروتش پیش از سفند یار
 در کیشی نزنه کمال / حتی ده هزار نامی سپاه
 کشته مان صدای غوغا / یاوان و عیار هر کینه لاده
 آتش آتشین ای کز دوش / بهم قتل و کشتن است
 دست سفند از دوش / این عیار کز دوش
 آتش و دوش چنگور / عزمی است که تمام بد

و در کمال

نه در سپاه سخن سخی کرم / همت دشت و در دست آردم
 کیش زبانه کمره به برست / آتش جادو بر باره بهشت
 آوند دوش کز دوش / آتش جادو بر باره بهشت
 ام کشفد یار کیم دوش / دوش کیم دوش
 شای دوش کیم دوش / دوش کیم دوش
 بجادو کیم دوش / دوش کیم دوش
 جیش و دم دوش / دوش کیم دوش
 آتش دوش / دوش کیم دوش
 هر دوش / دوش کیم دوش
 جیش دوش / دوش کیم دوش
 آتش دوش / دوش کیم دوش
 دوش جادو کز دوش / دوش کیم دوش
 عیار دوش / دوش کیم دوش
 دوش جادو کز دوش / دوش کیم دوش
 آتش دوش / دوش کیم دوش

مرد و این سخن را
 سوادش در دوا جانور
 اما غرض سبب رسام
 و است سبب دیشی مطلق
 غلط نیست یک زود
 حلقه بر سبب عظیم
 روی جهان بیکر جانور
 بقدر سخن که شربال
 لشکر و علم برسان و یک بار
 دگر سبب وین چشید لکن
 نیم دی طومر نما جرا
 اما غرض لکنی جانور کار
 او نه سخن گفتن بهای جانور
 دنیا که از آن تر با و سبب
 پیشان غنچه هوش سر سبب این
 بنامان و در است بنامان به پنهان
 تا بدو بخت تر سبب ای کافر
 سبب و علم بر فرق بر سبب
 از یک آن آید خبر از غرض
 در کمان کید یا آید به نین
 فرسهم جانور کید کفار
 شش سال با شام نواز
 یک آلیان کنوکه حور
 کدره به و در نیز به
 تنها کدره

رو کرد و سبب است که به از این
 چنان آید که هر سبب از این
 غنچه یا و در وی کمان
 و اختیار کنند نام و کفار
 او نیز که باره باره کدره
 سبب ای مثنی آید کدره
 سوار به اول ایام به
 او و میان شای دل کدره
 کدره کدره جانور کدره
 اخای بدش تمام به کدره
 و است به المثنی جمع مطلق
 حور و قصه الفکار نیز
 کاری بکیریم می سبب کفار
 او و سبب است که به از این
 چنان آید که هر سبب از این
 غنچه یا و در وی کمان
 و اختیار کنند نام و کفار
 او نیز که باره باره کدره
 سبب ای مثنی آید کدره
 سوار به اول ایام به
 او و میان شای دل کدره
 کدره کدره جانور کدره
 اخای بدش تمام به کدره
 و است به المثنی جمع مطلق
 حور و قصه الفکار نیز
 کاری بکیریم می سبب کفار
 او و سبب است که به از این
 چنان آید که هر سبب از این
 غنچه یا و در وی کمان
 و اختیار کنند نام و کفار
 او نیز که باره باره کدره
 سبب ای مثنی آید کدره
 سوار به اول ایام به
 او و میان شای دل کدره
 کدره کدره جانور کدره
 اخای بدش تمام به کدره
 و است به المثنی جمع مطلق
 حور و قصه الفکار نیز
 کاری بکیریم می سبب کفار

سپه جاگوشان خورش در فلک اینم هم سپه
 تنگ اندیشی ز مور بار لشکر کلام سرساف و کجا
 بزمی صحرای میرانک ز دیوار شیراز را و تنگ
 بوقر سوزان آتش چکان مردمان رخ باین نمایا
 پراکنده لشکر سدهم هر یک بجای کمریزان تمام
 ساکدی بطور معطلی دست نباتون و نه دروا
 کتی یک نوره بشهر و در با هر چون به مثل مانده
 مشرق خیزد باین دهان اما لرزه تاوه کوه قاف
 لشکر جادوهای سرسان جلی هزار زدن به سر و کین
 از انقار و تنگی کمره دست مدتش سپه کافران و قفت
 کوشان لشکر سپه جادو چون مرسلخ خیمه ان کار

دود نوی

دود نوی از درازهای دمان پانیند نری زبانی تران
 هم نشنیدی هم انقار و کاد دست نری میدان جادو
 ز صحرای جادوهای اینان صحرا و دود در پای بهمان
 لشکر کلام از و ننه پیش پراکنده به هر کس پری و پیش
 خیمه جادوان تمام مندوبان کمریزان زرش رونق ایی سراه
 دود دود و حیدر کرار دیش سپه کلام کس خند و کار
 کینه آه سرور معطلی و دودان آمان و خیمه گاه
 بیاید بهشت اولی نری ز مدتش کمریزان و نری
 بر نری سحره های قدیم بمان و دیش جادوهای پنهان
 پنهان هر قون حی و نیام بدی تو قیق لشکر سدهم

کین غنای او در دایه دین
بیش بار کردی به نظر
دست و بار کردی در پیش
بیش وادی حیدر کرد
بوام پیش برتر خوش
آب ز شربت و برین
روانی به غلام روینا نراه
فرمانده عال به نظر
نکر کرم کردی حقان
نزدت که با پیشان
مقتاد و برتر کردی کار
در نزدی قبه و قیام
کار کردی در انظار مردم
بیش نسی امر دانی حتم
سخت شد که به پیشین
و اما ز کرم و زاری
هر کی و خیر و کمال
و بشن و است ز آب
شی و در چشمه ز خفا
و آتش و قزو و در
مردار و کرم و جلیق
با دره بریم شربت ز آب
شربت و قزو و دست حیدر
کرم و کرم و دست حیدر
آب کرم و دست حیدر
بیش نسی امر دانی حتم

و در دایه

بیش وادی حیدر کرد
بیش بار کردی به نظر
دست و بار کردی در پیش
بیش وادی حیدر کرد
بوام پیش برتر خوش
آب ز شربت و برین
روانی به غلام روینا نراه
فرمانده عال به نظر
نکر کرم کردی حقان
نزدت که با پیشان
مقتاد و برتر کردی کار
در نزدی قبه و قیام
کار کردی در انظار مردم
بیش نسی امر دانی حتم
سخت شد که به پیشین
و اما ز کرم و زاری
هر کی و خیر و کمال
و بشن و است ز آب
شی و در چشمه ز خفا
و آتش و قزو و در
مردار و کرم و جلیق
با دره بریم شربت ز آب
شربت و قزو و دست حیدر
کرم و کرم و دست حیدر
آب کرم و دست حیدر
بیش نسی امر دانی حتم

کنایه بهانی به نام
همی بری زانی را
نام طندم شرح نانی
همی به در شمشیر
او المی و در ای ماه غما
کرم و چهار بکره قرار
رفیقیم ای ناچارمانی
ز سپهری کرم و در
بیش وادی حیدر کرد
بیش بار کردی به نظر
دست و بار کردی در پیش
بیش وادی حیدر کرد
بوام پیش برتر خوش
آب ز شربت و برین
روانی به غلام روینا نراه
فرمانده عال به نظر
نکر کرم کردی حقان
نزدت که با پیشان
مقتاد و برتر کردی کار
در نزدی قبه و قیام
کار کردی در انظار مردم
بیش نسی امر دانی حتم
سخت شد که به پیشین
و اما ز کرم و زاری
هر کی و خیر و کمال
و بشن و است ز آب
شی و در چشمه ز خفا
و آتش و قزو و در
مردار و کرم و جلیق
با دره بریم شربت ز آب
شربت و قزو و دست حیدر
کرم و کرم و دست حیدر
آب کرم و دست حیدر
بیش نسی امر دانی حتم

دست و بار

کنایه بهانی به نام
همی بری زانی را
نام طندم شرح نانی
همی به در شمشیر
او المی و در ای ماه غما
کرم و چهار بکره قرار
رفیقیم ای ناچارمانی
ز سپهری کرم و در
بیش وادی حیدر کرد
بیش بار کردی به نظر
دست و بار کردی در پیش
بیش وادی حیدر کرد
بوام پیش برتر خوش
آب ز شربت و برین
روانی به غلام روینا نراه
فرمانده عال به نظر
نکر کرم کردی حقان
نزدت که با پیشان
مقتاد و برتر کردی کار
در نزدی قبه و قیام
کار کردی در انظار مردم
بیش نسی امر دانی حتم
سخت شد که به پیشین
و اما ز کرم و زاری
هر کی و خیر و کمال
و بشن و است ز آب
شی و در چشمه ز خفا
و آتش و قزو و در
مردار و کرم و جلیق
با دره بریم شربت ز آب
شربت و قزو و دست حیدر
کرم و کرم و دست حیدر
آب کرم و دست حیدر
بیش نسی امر دانی حتم

شبی در آن زندانی با مرقه را دستهای آبیای گروشی را
دستهای آبیای منجم تمام را در زندان صبر را نام
آوین در دم کردن مولا تا پادان در زندان و زبانی شمار
بوسهای حمید و صد گرام گفتنی گشتی در آن ایام
نام آبیای منجم و قال هر چه نادیدم بهر قبیل قال
بر دل که مستندم مر نام بگیر سرور بهیم و خیر و شر
رملش دست و من به جیشد بیدار تا احوال در زندانیم یقین
ز نام که ترنا شیر کرد کار وقت سپدم نزدی کار کرد
سوز حوال تو کم عیانی شش بی تو بین میدی ایام
من دست زندانی کا فر میهم شعر که دیدار تویم و هم تمام
بخت و وقتی زبانی خاست مبه جیشد شاد بایم به دست
ایسلامش مکرر یقین با هر نفسی روانی بهر نفسی

نرم و مقصد و در صد غم و در بری با الوی با کد دلدار
عروسی کوان شترین جینی تمام مانده بچشم معنی کلند دم
نکر سپدم و شاد و غریب یکم غم شیش و نه در بوی
زود و ایست شیر کرد کار دوت و پنج و زانی همیشه
منه مشوی و شتر قشون و یقین با درون بدست جیشد لعلین
حکایت کرد در دم شای دل و دل در شش سازای تمام فانی کار
هر کشتی تیر شایست سی هزار مود لشکر سپدم تمام شش هزار
ساز شایست و در زندان زیاده و زاید کفایت کردت تا در سیمان
حیات ندر یکبارگی ای عظیم جیشد تا چهار باره در تو ندیم
جیشد تا تو جیشد مردار نوی کوه سار و در تو شش هزار
یقیم بوییم ای که به حقیقت شاید جیشد شاد بایم بدست
کشمیشبان و آن شایست در کفایت کشتی نزدی کوه غم و روان
عید و تو شایست با در آن هر یک بشون بوییم ای کوه عظیم
عید و جی مکرر مدد چند محالست تا آن که در زندان

پشیمان نام که بر سر کوه کار
 بنام رول فرید بنام
 سیمین عشق نام که در کوه
 بر سر مفاصل باوری و جاده
 اول قهرمان بر سلطان
 بنام تاجی تره ای جودانی
 دوم حبیب شاه نوم بدانی
 حورست به کینه بر سرش
 سیمین و ملک نام که در
 با دو سهام حکام سر نیز
 و سیمین به کوه دست
 ملک به تخت مستاف و غنمت
 قهرمان شفق ای لفظ کفک
 فروش و قینی بنام و جاده
 ملکش که ای کوه بنام
 اما بنام سیمین سر نیز
 دست کوه و قهرمان بنام
 و تره و قهرمان بنام ای قهرمان
 سلطان عشق نام که در کوه
 ملزوم سام نور سما
 ربانی زمانه و کوه
 یکبار عشق بنام و جاده
 عشقش خورشید قهرمان
 و عشق بنام و جاده
 و تره ای عشق بنام که در کوه
 و عشق بنام و جاده

و عشق بنام و جاده

و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده

و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده
 و عشق بنام و جاده

و عشق بنام و جاده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱- در این کتاب که در این کتاب
 ۲- در این کتاب که در این کتاب
 ۳- در این کتاب که در این کتاب
 ۴- در این کتاب که در این کتاب
 ۵- در این کتاب که در این کتاب
 ۶- در این کتاب که در این کتاب
 ۷- در این کتاب که در این کتاب
 ۸- در این کتاب که در این کتاب
 ۹- در این کتاب که در این کتاب
 ۱۰- در این کتاب که در این کتاب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

آوردن مقود و تمام کلام
و در شان بهم سپاه خانی نام
دست خازن گوی کلام طلوع
حالت سپاه گشتن خازن
فراخ بین زده کرده بجای
بوی چشش کوه طهری ملوک
و کشته شود ملوک در دو
کشته آه سر و تنه خونی دم
دانش از گرم بدیم ای جزا
آفریزی و کیشم ای سزا
میزانم ز کشت زغان مانم
شیر آغ میکشون بر مشکونم
ناله هر سزا دی هره ندم
بمش از غول جنگلی طلوع
و دم هر سزا اده مانای کشت
در کوه طهری ای کشت
اورد و وقت پنج نوز نام
در دشت ای کیم کار و زور
نه خفا صحرای شد و دل کشت
و صحرای کیم بری نام کشت
کاهی کیم و کشت بهشت
یک خانه زنده زلدش
ای کیم که دوت کافر بهار
طهری ای چشش آه طهری
شسته از بهار میر و زبیر
دانش ای کیم جو شای طهری
حرای شده لعین زور کشت
چنی از غول آه نه کشت

هر سزا

هر سزا که فرستیم
کودکی و کجای می بیند نقش
سجده که سرین با نیا نوزی
صدای نوحه کوی کشته
زبان کیم روانی به امان
حق دیشای دهم کیم کلام
و آن در دیم جود آوردیم
یکه اهل از بهای طهری
بمش شاده میرش کشته
شش نوز می بیند ای مانک زور
هر کیم کیم دران بریم
شتر پاشای طهری از بهای
بایچه منزه و دله صدای
بورد و دانش صحرای و دله
یکه اهل آوردش غرض
سودای یک کیم بر سر عظم
سجده و سبوشانی بهشتی از کشت
دانه کیم کشته شریف کشت
آورد و چشش رانی سما
صف کشتی کیم بهای طهری
سواد و در دهان کیم سرام
دران برابر از بهای سرام
اها غنیدان ملوک کیم
بجوش غرض کیم کشته
کوزش کیم کشته و کیم
یک از یک کیم کیم کیم
موراش و کیم منزه شای
زود و کیم و کیم کیم
دوت یا نوز کیم کیم کیم
مانک از بهیت سزا و کیم

[illegible]

عوضه کسبه

[illegible]

ارده وانی لوله وادی پنهانی
 نرسام حیدر سرسام بدو شب
 ورت وشی وانی وانی وانی
 میجو بر منی ایچ تو عزال
 حیدر وستی منی وادی پنهانی
 عیالو الحی وانی پنهانی
 یافانی وانی وانی وانی
 ششی وانی وانی وانی
 بطور سانی وانی وانی
 ویکه وانی وانی وانی
 برق وانی وانی وانی
 خاک وانی وانی وانی
 درانی وانی وانی
 کشته وانی وانی

محاشی مردان خشن فروشی
 هر خبری که که شود که شود
 معنی بولبی هم قرمدم
 خواهم که از لبش بک
 آید و می خورم خجسته
 گفته است و بیج فک
 آید از آن بچل بدون
 و اینکه اتفاقاً در خیالی که
 چنان که سید شریک در آن
 آن سید که در دل نواز
 یار است چنی عریای هر چه
 و ما و نسل خلیا بی شاد
 هر که در راه است بماند
 مردم سید از آن و سید

از زبان زهره تبار سبزه
 هر از او و او را
 شایع نمی شود و بیست و دو
 بون با نام هم می کند و یک
 و در شایسته و در کار ساز
 شای و باله بیج و مردم بدون
 در خانه از آن که تر مان
 و نعل کوه در آن و سید
 هم بین می داند که شای
 و آن یاد دانی عیای که ساز
 و که بیای شکم بدو است
 به مسلمان هم بدانی و باد
 هر که که نام هم او است
 سید از خود و سید

وَأَكْبَرُ حُرَّتِهِ

[illegible]

ساحل زینم آوردن کبر
 ای سحر جی مشتعلی قبه
 کشید خیز میخی ایانی
 مؤتلف کین شیر جی بام
 زاهد اتی بر جوش میس حسکه
 گشت از انظار او رخسار
 کرد و در باره بود خندان
 شفیق و کینه حق بر ذات
 گشت سلمان بنی نام رگینه
 اهل کار عام کشید خنجر
 هر کس بجای ایانی آوردن
 گشت کربستان و بعل جرم
 شای مردانی زینتی برافروزی
 چند کس هر زبان با کفر کینه
 چهارم کوفت طعنه کباب
 گداز از پیش ملک بر نزار
 بیش دو بفرق عیسی مردان
 آماند ز سپاه گشت نام
 هفت هزاران فرقه نروزی
 درش نفوذ بر قبه مکراه
 و شش نروزی کوه و صحرای
 گشت در سپاهی کافران
 آوردن ایانی به کای عیار
 آن نروزی جی الدنیا م
 یعنی مصطفی گشت قبر کافران
 خاک را حیدر باله دشتان
 و در نروزی کافران شایع
 نیک نروزی پیش کینه خزینه
 حیدر

حیدر کلک کرد خجرا آمدن
 چندی بی از سهی قباد
 نیاید شتی روان بد و رب
 ایچر کوش بدیر با هر خوار
 مکره ای کمره منیر علیانی
 یزدت سیدای فیروز شاه
 خای گشت ویش تمام کرد
 خیشانی گشتی چند کمره
 کا فریبی لک به فکال
 نامه شکسته بنامی هادی
 مکتوبی زانه و تاقی خبر
 لکته بهریشانی بنام شعل شانی
 ایوب صلحال کسرتین همکاش
 ماکتورست و کوه مکره دوار

نیکو دین بود و خرد و با جاده
شای دل و کسور علی مرتضی
نواز نامی که بود و در
همی که در روتاب کمر نه بود
آوردن با سحر و جادو
وینانی به ادا کشتی نه بود
وینانی که حمید علی مرتضی
تینان کشتی چند مال و جاده
مال خواجه بر آورده و راب
شاد کشت و در لطف و راب
نرمای و تراز و نیا
همی طمع کند و شای و دل و کسور
تمامی یکسره با کشتی نه بود
لکه به هم نه طمع کشتی نه بود
ایم جادو و سحر و جادو
یاد و پیش نه صلوات کاف
شعنی نه بود و سحر و جادو
رو مال کشتی که کشتی نه بود
و آتش و نور و سحر و جادو
عالم تمامی چیز را در کشتی نه بود
کشتی نه بود و صلوات مهدی
و آتش و نور و سحر و جادو
نوسان نه بود و سحر و جادو
ایم جادو و سحر و جادو
اینه چند سالی نه بود و سحر و جادو
هر یکانی نه بود و معلوم نه بود
شهر و صحرای کشتی نه بود
بشکست نه بود نام و حق تمام

ایم و د

ایم و دین و کشتی نه بود
سپاه و دین و کشتی نه بود
همی که در روتاب کمر نه بود
آوردن با سحر و جادو
وینانی به ادا کشتی نه بود
وینانی که حمید علی مرتضی
تینان کشتی چند مال و جاده
مال خواجه بر آورده و راب
شاد کشت و در لطف و راب
نرمای و تراز و نیا
همی طمع کند و شای و دل و کسور
تمامی یکسره با کشتی نه بود
لکه به هم نه طمع کشتی نه بود
ایم جادو و سحر و جادو
یاد و پیش نه صلوات کاف
شعنی نه بود و سحر و جادو
رو مال کشتی که کشتی نه بود
و آتش و نور و سحر و جادو
عالم تمامی چیز را در کشتی نه بود
کشتی نه بود و صلوات مهدی
و آتش و نور و سحر و جادو
نوسان نه بود و سحر و جادو
ایم جادو و سحر و جادو
اینه چند سالی نه بود و سحر و جادو
هر یکانی نه بود و معلوم نه بود
شهر و صحرای کشتی نه بود
بشکست نه بود نام و حق تمام

ایم و د

دست کرد و جملین خیمه‌ها چنگ
 کشید یک نوبه بوسه بلب
 از سبای بزم ناکه از در ۵
 اما غنیمت آن به غزای کافر
 چنی خرمی از کوفی بزم
 در آن و هم نوبه بوسه
 تا جملین نوبه بوسه
 بیک ریاضه در آن
 تا آخر الدعا بک جملین
 در نوبه بوسه سر سبای
 نوبه بوسه بزمی از در
 شعی و جهم ملعون هر دو
 یک نوبه بوسه بزمی
 تا آخر الدعا بک جملین
 اما غنیمت آن به غزای کافر

با دروازه بزمی ایما
 شند شایع مالک بک کز کز
 و دغا کز ملعون بکیش
 کور و بکیش مالک کز و بکیش
 کور و بکیش مالک کز و بکیش
 کور و بکیش مالک کز و بکیش
 کور و بکیش مالک کز و بکیش
 کور و بکیش مالک کز و بکیش

نه ایوی چانه امیر

نه ایوی چانه امیر
 صد و در شکر سیدی ایما
 کز در سبای بزمی
 اما غنیمت آن به غزای کافر
 چنی خرمی از کوفی بزم
 در آن و هم نوبه بوسه
 تا جملین نوبه بوسه
 بیک ریاضه در آن
 تا آخر الدعا بک جملین
 در نوبه بوسه سر سبای
 نوبه بوسه بزمی از در
 شعی و جهم ملعون هر دو
 یک نوبه بوسه بزمی
 تا آخر الدعا بک جملین
 اما غنیمت آن به غزای کافر

نه ایوی چانه امیر

روان این تبه کس که بادری / وادی کنگ شاه دما در دری
 آوردن مع این مختار / ملک در هر بارانی درانی
 عیار و درستی بی چشمه / شمسک و آتش کوکبدم در
 بیای شغری حرفم و کی / و نه هر آن که نشانی بر
 شمسک و آتش درانی / حرفی هر آن که برین و کوش
 من مطلق بیم خرم کردی / حرف و خوار وادی بر روی
 هر حرفی و صدق و دلایان / و در نه هر آن که در
 صد پرده لغت بهر بهار / و بی طبعی و حرف مرد
 در نه سبک شاه بی شری / کنگ در بر لب انی اعلی
 بر کنگ در بر لب و بی / و دست برای حق مسلمی باین
 معلوم از دست کنگ / بی علم در روی شاه مردانم
 شرط بهر کای دهنده و در / به تو ز جنت بگز و مقام
 زانای راقه افشای مردان / سر و کینان و در نه هر آن که
 گفت و دست پای حیدر / فریاد بر لب دهنده داور

ملک بی سبک

ملک بی سبک با سحر / عجب فرزند شاه و اهل بی و سحر
 آوردن نعت طعم غریب / و در نه هر آن که در
 کردی شکر و است و دانی / ساز شدن و سبک زبانی سحر
 انجاست سید لایات
 ابد الموم با سحر / ساخته انشای زبان زبان
 هر روز سبک در لب / و در نه هر آن که در
 یازده لغت بر کنگ / و در نه هر آن که در
 با کنگ و با کنگ / با حق این کنگ کنگ
 در شغری حرفم و کی / و در نه هر آن که در
 و صدق و دلایان / و در نه هر آن که در
 صد پرده لغت بهر بهار / و در نه هر آن که در
 در نه سبک شاه بی شری / و در نه هر آن که در
 بر کنگ در بر لب و بی / و در نه هر آن که در
 معلوم از دست کنگ / و در نه هر آن که در
 شرط بهر کای دهنده و در / و در نه هر آن که در
 زانای راقه افشای مردان / و در نه هر آن که در
 گفت و دست پای حیدر / و در نه هر آن که در

بکرم بی یابی فرارش / و وقت مدد فتنه از ارش
 کس خدای بی و زورش / و نیک گفت او به پیشش
 اولاد کرم است طاعتش / سلطان حیدر ز لقمه دانه
 هر وقت کفایت میسرش / نه شد کوه مدد از ارش
 بکر توفیق دانه کفایتش / تر از یکی بر نیوش ز دست
 خوش سبزه این دانه کفایتش / باد می زلفه کار و پیش کفایتش
 در میان کرم دانه کفایتش / هر وقت که نصیب طاعتش
 بهت رسول بیو فرار / از روضه جنت می شود بار
 فقط رحمت در پایش / لطیف رحمانی که در دستش
 بنجم دانه کفایتش / بیدار پاک حق شد دستش
 مزارش کفایتش / بخشنده قریب یا مریضش
 حکمت عظمی است خضر الله / جان الله آخر الله
 لدعل و لا قوة الاکرم / الله بالله لا یلکم

محررات

ورنه بیدار جانان / ورنه بیدار جانان
 صاف گفت از دیوان کارش / صاف گفت از دیوان کارش
 ز جوی دلش تنم بدش / ز جوی دلش تنم بدش
 مدد است چون افسوس / لطیف رحمت با درش
 مدد است ای شایان / بخت کندی بیدارش
 شکر کردیم گفت پیادش / نهان و لطیف قاضی الهات
 اکمل فائق دانه کفایتش / باقی هر وقت که دعوتش
 جز بگویم از دستش / هر وقت که صلواتش
 هر وقت که دستش / الهی رحمتش
 در پیشش / صفا سبزه رویا نراه
 در پیشش / رنای نقیب سبزه سبزه
 در پیشش / باوان و کفایتش
 در پیشش / در کفایتش
 در پیشش / در کفایتش

[illegible]

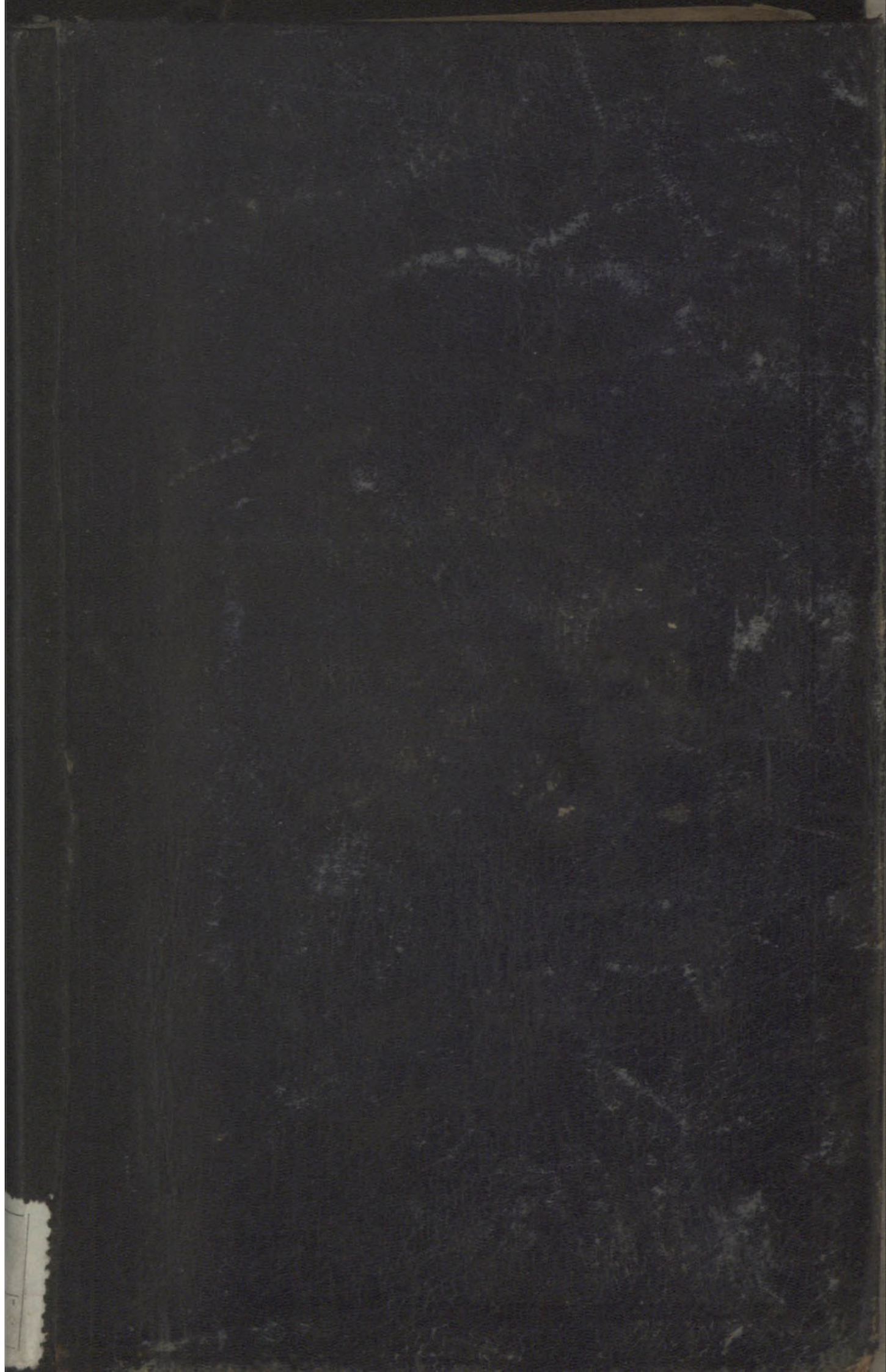
خداوند را در پیش
برای زنده کردن
و از تن صدق لایق زود
کشت خمر محبت و این ایام
لا اله الا الله محمدی مراد
از دنیا ملول به حجر کدور
کردن و اله از لایق وقت
برای جود و غایت نام
شسته زود خمره معنی و به خود
بروشن خمره مردان
در تن لایق صلوات کاف
کشت خمره معنی و غایت
لا اله الا الله محمدی مراد

خداوند را در پیش
برای زنده کردن
و از تن صدق لایق زود
کشت خمر محبت و این ایام
لا اله الا الله محمدی مراد
از دنیا ملول به حجر کدور
کردن و اله از لایق وقت
برای جود و غایت نام
شسته زود خمره معنی و به خود
بروشن خمره مردان
در تن لایق صلوات کاف
کشت خمره معنی و غایت
لا اله الا الله محمدی مراد

بر آیدای بر خرقه ای ب
 رویندن زنی خیمه باران
 و انوشی سیدی کرمش
 نیتیم نذر وینا سر بر
 شک با باده دانی مستقان
 هر بر آید و خیمه چاره سار
 دایم داند و از هر کجاست
 زنده صلوات بر سر ایام
 زردم دینی و چه او کتری
 نمند جای که ز بر سر بود
 کرشای در صومعه کوفی
 و در او و در ناکاره
 قهرم که کس نه از مانی
 علی شای خردان نام در خلیه
 اسیموز سیدی علی خضر بود



از این دین ستم ز
 در دگر زردم ز
 و زات پیران قار
 و خطور ز بر دست
 تا بر می آمد و شاد
 یاد او و سیدی کافران
 یکیش یکیش سر بال
 عینی چو کیش و کیش
 چهار در درش کتن او
 دست کرد و دوازده
 از حرف و دای صلوات
 مرتب است و بیکر صلوات
 و خیمه صلوات ستم ز
 ترسان علی زنی ستم
 کس از ام ای شاه چه کرد



اوسا هرستان دوقال قيل بده دست جلد و بچیل
اکرای شخه کشی به تیغ مچی ریشه کی کمرش تیغ
تغال چو کشت خرافه زیر دست سود و قافی بندگی و بفر
شک با مردمانی کرد کار تار یک با صحرای بیابان
هریز او با مچی نامدار دوش با خالی دمانی کرد کار
کند کمر بست و بیکه شربت یاد و سهای کبریت برت
خیج کیلیا شیر لمر افراز ارشی گفت بزدان لمر کار ساز
دیش سود و قافی بیکه شیرن مردم مو و یارب داور
کمند هو و مچی سرور سودش بر آرد و بیکه شیرن
سود نامدار کند نه پشت لب بر آنگاه و بیکه شربت
خدا و فرصت مچی دلیر سوش را کرد و زبند زنجیر
هر نامور چو شیر غران نیاوان شود و اندک زمان
آمدن عیسی علیه السلام از به سود و قافی و ابوالمجمع
یکدم ترایشان کنیم گفت بدیم تو نفیسی و دل سود
بقدر کینه امیر صفدر ندید با مچی سود شیرن

نزد و حیر

نزد و حیر شیر قوی برت گفت نو سواست هر که شربت
جستجو کرد و زهر راویار دیشکه قافله عظیم سالار
مهدا به نراه قافله سنگین جرش بر ساسا کندی
وانی و بیکه قافله عام دیان که غریب زور بر سام
چون نیا ولیم و شهر نایب بدین آقا بر جان حرامی بقی
کشت پناه برویم به دمانی داد ز بلای عظیم پنهان بدر
و قیسمان زانا که غریب سوار هر که پهلوان جبه جوش دور
هر که ز سهای کافر بدین کوش قتل عام نزاران کین
کوشی ز لشکر ویشی کارزار نزاران کین یا دل سود
حدی بر عتیقی مقام ویر ز زانش عجب سود و دل
وایش و قنرا میر کینی دلایل با بره بریم بگر زنی
شیر صفش کن عی نامور که افکار آلودست نزدی کحر
تحر گفت نوز و ما مدارا نوایش کس رو کرد و سارا
نام منبر ابر و تر گفت نور ای کرد و دلایل قتل کافر
به شیر و قناره داو قی تا یادان دجای سبزی نازین